



كد خبر : 9572035



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۰/۲۵ ۱۳:۲۱

تفسير سوره حديد جلسه 1 (1396/10/25)

JW Player

دانلود فايل صوتى

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُخَيِّبُ وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَيَّ اللَّهُ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵)}

چند مطلب مربوط به سؤالاتی بود که در سوره مبارکه «واقعہ» مطرح شد، دیر به دست ما رسید که در اثنای بحث سوره مبارکه «حدید» ممکن است به آنها هم پاسخ داده بشود. قرآن کریم شورش متنوع است؛ بعضی از سوره‌ها توحید است و مسئله فقهی و اخلاقی بسیار کم است؛ بعضی‌ها درباره خصوص معاد است، مثل سوره مبارکه «واقعہ» که جریان فقهی و اخلاقی در آن کم است، حکم فقهی داشته باشد که چه بکنید چه نکنید و مانند آن در آن بسیار کم است و اشاراتی ممکن است باشد، ترسیم مسئله قیامت است؛ لذا در سوره مبارکه «واقعہ» که گذشت دستوری راجع به مسائل فقهی و اخلاقی و اینها ندارد.

مطلب بعدی آن است که قیامت، ظهور باطن انسان است. باطن انسان از عقیده و وصف و عمل ظاهر می‌شود، یک؛ خود شخص هم به صورت عقیده و عمل درمی‌آید، دو؛ لذا هیچ چیزی را کتمان نمی‌کند، چه اینکه در بعضی از آیات آمده است که {لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا}؛ [1] هیچ چیزی را کتمان نمی‌کند هر چه در درون دارد ظاهر می‌کند. روزی است که انسان آنچه در درون اوست خودش اظهار می‌کند و شهادت دست و پای او هم از یک طرف و شهادت باطن او که به صورت ظاهر درآمده از طرف دیگر که شهادت دو قسم بود: یک قسم که اعضا و جوارح شهادت می‌دهند؛ قسمت دیگر این است که وقتی خودش به صورت یک حیوان درآمده این اعضا و جوارح شهادت عملی می‌دهند اگر - معاذالله - انسانی به صورت کلب درآمده اعضای بدن او شهادت به درندگی او می‌دهند. پس شهادت گاهی قولی است که فرمود: {يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ}؛ [2] و مانند آن. گاهی فعلی است که انسان به همان صورت درمی‌آید و اگر کسی به صورت حیوان درآمد معنایش این نیست که حیوان می‌شود، چون اگر حیوان شد عذابی نیست. الآن این کلاب و خنازیری که در دنیا هستند که معذب نیستند همان لذتی که آهو و طاوس از زندگی می‌برند کلب و خنزیر هم می‌برند. این طور نیست که حالا کلب و خنزیر رنج ببرند و طاوس لذت ببرد، او هم از خوردن لذت می‌برد، از مسائل نکاح لذت می‌برد و مانند آن. اگر - خدای ناکرده - کسی به صورت کلب درآمده این «انسان کلب» که انسان نوع متوسط است جنس سافل است تحت این انسان انواع دیگر است. در دنیا انسان نوع اخیر است تحت او اصناف هستند. انسان جنس نیست، حیوان جنس است انسان نوع است تحتش اصناف است، ولی در معاد انسان جنس سافل است و نوع متوسط، «تحتہ انواع اربعہ». لذا اگر کسی به صورت حیوان درآمده «انسان کلب»، لذا می‌فهمد رنج می‌برد و مانند آن؛ چه اینکه اگر به صورت‌های بهتری درآمده، مثل اینکه به صورت فرشته درآمده، «انسان ملک» که لذت می‌برد.

مطلب بعدی آن است که اگر در سوره مبارکه «واقعہ» چیزی از عمل نیست، برای اینکه صدر و ساقه این سوره درباره ترسیم معاد است و در معاد سخن از دستور فقهی و اینها نیست.

مطلب بعدی آن است که سخنان سوره مبارکه «واقعہ» از سنخ استدلال به غیب «علی الغیب» نیست تا ما بگوییم این که دلیل نشد، بلکه استدلال «بالشهادة علی الغیب» است، زیرا همه اینها که قول خداست، یک؛ قول خدا {مَنْ أَضْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا}؛ [3] این دو؛ این مشهود است، این برهان است، این یقینی

است، این شهادت است بر غیب؛ نه اینکه خدای سبحان - معاذالله - دارد قصه می‌گوید و حرف او حجت نباشد تا ما بگوییم عصاره سوره مبارکه «واقع» استدلال «بالغیب علی الغیب» است، خیر! استدلال «بالشهادة علی الغیب» است، چون «الله يقول الحق»، {مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا}، قول خداست و این قول خدا برهان قطعی است.

مطلب بعدی در تقسیم سه‌گانه «علم الیقین» و «عین الیقین» و «حق الیقین»، مؤمن از این سه قسم برخوردار است، ولی کافر گرفتار دو قسم دارد، قسم سوم ندارد. کافر «علم الیقین» ندارد، {فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ} [4] این یا از نظر اندیشه در شک است، یا از نظر انگیزه در تردید. همان طوری که ما یک چشم و گوشی داریم که مسئول فهمیدن و دیدن‌اند، یک دست و پا داریم که مسئول کارند، در درون ما یک عقل نظری است که متولّی اندیشه است، یک عقل عملی است که مسئول کار است. اگر - إن شاء الله - شخص مؤمن بود این عقل عملی او «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ» [5] است و اگر - معاذالله - اهل ایمان نبود، او را به وسوسه و ضلالت و تکذیب که در سوره مبارکه «واقع» مطرح کرد که {الضَّالُّونَ الْمَكْذُوبُونَ} [6] گرفتار می‌کند. مؤمن در دنیا «علم الیقین» دارد، بعد ممکن است در همین دنیا به «عین الیقین» برسد، یا اگر در دنیا به «عین الیقین» نرسید در معاد به «عین الیقین» برسد، بعد به «حق الیقین»، {فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ} [7].

پرسش: {جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا} [8].

پاسخ: بله، سرّش این است که عقل نظری او یقین پیدا کرده؛ اما عقل نظری مسئول اندیشه است، صد درصد می‌داند که حق با موسای کلیم است. این دو تا آیه مربوط به فرعون و درباریان اوست، ذات اقدس الهی می‌فرماید که اینها هیچ تردیدی نداشتند که حق با موسای کلیم است: {جَحَدُوا بِهَا}، این «إِسْتَيْقَنَ»، مثل «إِسْتَكْبَرَ» «الف» و «سین» و «تاء» برای مبالغه و شدت است نه طلب. صد درصد یقین پیدا کردند حق با موسای کلیم است. در آیه دیگر هم وجود مبارک کلیم الهی فرمود: {لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هُوَ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بَصَائِرٌ}؛ [9] فرمود برای تو صد درصد روشن شد که کار من معجزه است، کار آنها سحر است. ممکن است کسی صد درصد بداند که چیزی حقیقت است؛ اما یک رومی‌زی بگیرد، زیرمیزی بگیرد، اختلاسی باشد، نجومی باشد. سرّش این است که علم بیچاره هیچ کاره است، عقل نظری هیچ کاره است، عقل نظری فقط می‌فهمد کار که به دست او نیست. چندین بار این مسئله اینجا مطرح شد که ما یک مسئول فهم داریم، یک مسئول کار؛ اینها کاملاً مرزشان جداست. ما اگر وضع بیرون ما مسلم بشود، درون ما را هم تا حدودی می‌فهمیم نه کاملاً. ما در بیرون یک مقسم داریم، یک اقسام چهارگانه. مقسمش این است که در بیرون، نیروهای ما دو قسم‌اند: بعضی‌ها متولّی درک‌اند؛ بعضی متولّی کارند. ما یک چشم و گوشی داریم که کار اینها دیدن است، شنیدن است؛ یک دست و پایی داریم که کار اینها حرکت و رفتن و آمدن است. این مقسم است، تحت این مقسم، چهار قسم است: یا هر دو سالم‌اند، یا مسئول درک سالم است مسئول کار مریض است، یا مسئول کار سالم است مسئول درک مریض است، یا هر دو مریض‌اند.

پس «انّ هاهنا مقسماً» که «تحتہ اقسامّ اربعه»؛ مقسم این است که ما یک مسئل درک داریم، یک مسئل کار. یک چشم و گوش داریم و یک دست و پا؛ اینها چهار قسم دارند: یا هر دو سالم‌اند یا هر دو مریض‌اند، یا مسئل درک سالم است و مسئل کار مریض «أو بالعکس». آن‌جا که هر دو سالم باشند، مثل کسی که چشم و گوش او سالم است دست و پای او سالم است، این مار و عقرب را می‌بیند و فرار هم می‌کند؛ اما دیدن مربوط به چشم و گوش است، رفتن و فرار کردن مربوط به دست و پا است، این محفوظ می‌ماند.

گروه دوم کسانی‌اند که مجاری ادراکی‌شان سالم است؛ اما مجاری تحریکی‌شان شکسته است. کسی که ویلچری است، این مار و عقرب را می‌بیند؛ اما چشم و گوش که فرار نمی‌کند، دست و پا باید فرار بکند که ویلچری است. شما به این شخصی که دست و پا فلج است مرتّب عینک بده، مدام ذره‌بین بده، مرتّب تلسکوپ بده، مدام میکروسکوپ بده، مدام دوربین بده، این مشکل دید ندارد. این مشکل رفتن دارد که دست و پایش فلج است.

گروه سوم کسانی‌اند که دست و پای آنها قوی و سالم است؛ اما چشم و گوش ندارند. این مرتّب نیش می‌خورد. شما بگویی که چرا فرار نکردی؟ می‌گویند من ندیدم که کجا مار است، کجا عقرب است کجا چاه است کجا راه است؟!

گروه چهارم هم که فاقد طهورین‌اند، نه چشم و گوش سالمی دارند نه دست و پا. این جاهل متهتک، همین گروه چهارم است. پس در بیرون ما یک مقسم داریم و اقسام اربعه؛ همین مقسم واحد و اقسام اربعه در درون ما هست در درون ما یک عقل نظری است که حوزه و دانشگاه کارش همین است که چه حق است؟ چه باطل است؟ چه صدق است؟ چه کذب است؟ چه خیر است؟ چه شرّ است؟ چه حسن است؟ چه قبیح است؟ میدان درس و بحث و فهمیدن است، این برای عقل نظری است که متولّی اندیشه است.

یک عقل عملی است که معرفی شده است در شریعت که «العقل ما عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»، این مقسم است. تحت این مقسم چهار قسم است: بعضی‌ها هر دو عقلشان سالم است؛ یعنی هم اندیشمند هستند هم وارسته، اینها عالم عادل‌اند؛ یعنی عقل عملی‌شان سالم است گرفتار هوس و معصیت نیست، عقل نظری‌شان هم گرفتار وهم و خیال نیست؛ چه در حوزه چه در دانشگاه خوب می‌فهمند و خوب عمل می‌کنند. گروه دوم کسانی‌اند که خوب می‌فهمند؛ یعنی عقل نظری و اندیشه آنها سالم است هیچ مشکلی ندارد گرفتار وهم و خیال نیستند، خوب برهان اقامه می‌کنند چه در حوزه چه در دانشگاه؛ اما در موقع عمل مشکل دارند، این همان بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»، [10] چون در باطن جهاد است. در جریان جنگ و دفاع و مبارزه عقل عملی با شهوت و غضب، این شکست خورده است، این شده ویلچری. این همان بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ». شما به این عالم بی‌عمل مرتّب آیه بخوان، مرتّب روایت بخوان! این خودش آیه خوانده و روایت خوانده و کتاب نوشته و چاپ هم کرده. مثل اینکه آن آدمی که

چشم و گوش او سالم است، ولي ويلچري است مدام عينک مي‌دهيد، مدام ذره‌بين مي‌دهيد، مدام دوربين مي‌دهيد، مدام تلسکوپ مي‌دهيد، میکروسکوپ مي‌دهيد! او مشکل علم ندارد. علم هيچ کاره است، علم در حدود خودش بله فعال است. در مرز عمل، کار را عقل عملي مي‌کند. در مرز بيرون، کار را دست و پا مي‌کند که فرار مي‌کند و گرنه چشم و گوش که فرار نمي‌کنند، اين مي‌شود عالم بي‌عمل.

پرسش: اينکه ما اين دوتا را کاملاً از هم جدا مي‌کنيم، به هر حال علم نظری ... .

پاسخ: صدها ارتباط با هم دارند، صدها يعني صدها! هزارها يعني هزارها ارتباط دارند؛ اما در مرزهايي که ما مي‌بينيم جدا مي‌شوند، آن‌جا را بايد تفکيک کرد و گرنه بين دست و پا و چشم و گوش ما هماهنگي است، آن همان قسم اول است. ما صدها کار يا هزارها کار را با هماهنگي چشم و گوش از یک سو، دست و پا از سوي ديگر انجام مي‌دهيم. در صورتي که اينها سالم باشند؛ اما کسي که ويلچري است هيچ يعني هيچ! به نحو سالبه کليه، همين افراد سالمی که هزارها کار شبانه‌روزي اينها با هماهنگي چشم و گوش از یک سو و دست و پا از سوي ديگر است، همه مردم با هماهنگي اينها دارند زندگي مي‌کنند. حالا اگر کسي ويلچري شد که قسم دوم است، بايد بگويم هيچ يعني هيچ! هيچ ارتباطي بين چشم و گوش اينها و دست و پا اينها نيست. چشم و گوش خيلي چيزها را مي‌بيند وقتي که دست و پا فلج و ويلچري است چه کاري مي‌تواند بکند؟ اين مي‌شود عالم بي‌عمل! همان طوري که آن‌جا فايده ندارد شما به اين آقايي که دست و پايش فلج است مدام عينک بدهي، مدام ذره‌بين بدهي، اين مشکل ديد ندارد، او به خوبي مار و عقرب را مي‌بيند، مدام آيه مي‌خواني، مدام روايت مي‌خواني، اين که خودش خوانده و نوشته! آن‌که مي‌خواند و مي‌فهمد، او مسئول کار نيست، او مسئول فهميدن است. اين درس را خوب مي‌گويد، کتاب را خوب مي‌نويسد؛ اما به روميزي و زيرميزي رسيد مشکل دارد. شما مدام آيه مي‌خواني! خودش که آيه خوانده است.

پس اين گروه دوم که وجود مبارک حضرت امير فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىٰ أَمِيرٍ»، در آن قباله معروف نوشت، فرمود اين قباله‌اي که من تنظيم کردم حق است، «شَهَدَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ الْعَقْلُ إِذَا حَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَىٰ»؛ اگر عقل از اسارت هوس بيرون بياید، زير اين قباله‌اي که من تنظيم کردم امضا مي‌کند. قسم سوم کساني‌اند که دست و پايشان سالم است؛ اما چشم و گوش ندارند، مثل مقدس بي‌درک. اين هر چه به او بگويند عمل مي‌کند اما نمي‌فهمد که چه کار بکند! اين مقدس بي‌درک که متنسک بي‌درک است، هم براي خود مشکل ايجاد مي‌کند هم براي ديگران. قسم چهارم که فاقد طهورين‌اند، نه درک درست دارند، نه کار درست مي‌کنند؛ آن جاهل محروم از هر دو جهت است، نه علمي دارد نه مي‌فهمد که چه کاري انجام بدهد!

اين است که ما مطلبي را صد درصد مي‌دانيم و عمل نمي‌کنيم، نه براي اينکه مشکل علمي داشته باشيم. اين دو تا آيه قرآن کریم به فرعون مي‌گويد که تو که صد درصد علم داري: {وَجَحَدُوا بِهَا}، اين «اسْتَيْقَنَ»، مثل «استکبر» براي مبالغه است. شما صد درصد يقين پيدا کردی که کار من معجزه است. نصيحت وجود مبارک موساي کلیم به فرعون اين است که {لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ

الأرض بَصَائِرُ؛ برای تو مسلم شد سحره آمدند خود کارشناسان تصدیق کردند که من معجزه دارم نه سحر، او یک مشکل دیگر دارد.

بنابراین تمام تلاش و کوشش ما باید این باشد که هر دو جهت را درست کنیم؛ هم خوب بفهمیم هم

تمرین عملی داشته باشیم. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضَهَا بِالتَّقْوَى»<sup>[11]</sup> همین است. اینها معصومانند؛ منتها در عمل به ما می‌گویند که راهش این است. «ریاضت»؛ یعنی ورزش. من تمرین می‌دهم، روزانه ورزش می‌دهم، مواظب کار خودم هستم و در جاهلیت هم از نظر علمی مشکل داشتند هم از نظر عملی؛ بنای عقلا و فهم عرف این به درد فقه و اصول می‌خورد آن یک علوم عقلی می‌خواهد که در درون ما روح مجرد است یعنی چه؟ چند تا قوا دارد یعنی چه؟ قوای علمی مجرد است یعنی چه؟ قوای عملی مجرد است یعنی چه؟ اصلاً مجرد یعنی چه؟ بیوند این قوا یعنی چه؟ مگر ما موظف نیستیم به جهاد درون؟ جهاد درون فرماندهی می‌خواهد، مبارزه می‌خواهد، سنگر می‌خواهد، جنگ می‌خواهد. ما همان طوری که در بیرون یا شهید می‌دهیم یا اسیر می‌گیریم یا اسیر می‌شویم، درون هم این چنین است به طریق اولی. چرا می‌گویند اگر کسی «علي حبّ اهل بیت» بمیرد «مات شهيدا»؟

<sup>[12]</sup> برای اینکه این تا آخر زندگی تیر زد و تیر خورد، تیر زد و تیر خورد، به هر حال تسلیم نشد. حالا لازم نیست عادل باشد، همین که این گوهر ایمان به ولایت را از دست نداد، «مات شهيدا»، «مَنْ مَاتَ عَلِيَّ

حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا»،<sup>[13]</sup> چرا؟ چون این شصت، هفتاد سال زندگی کرده، یا کمتر یا بیشتر! چهار تا گناه کرده، چهار تا اطاعت کرده، چهارتا گناه کرده، چهار تا اطاعت کرده، چهار تا تیر زده، چهار تا تیر خورده، به هر حال تسلیم نشد، ایمانش را حفظ کرد تا آخر. مگر ما به چه کسی می‌گوییم شهید؟ این کسی که در میدان چهار تا تیر می‌زند چهار تا تیر می‌خورد، چهار تا تیر می‌زند چهار تا تیر می‌خورد، اسیر نمی‌شود و به هر حال کشته می‌شود، این شهید است. اگر - خدای ناکرده - اسیر شد، مشکل جدی دارد که درمانش مشکل است. مثل پیغمبر و اهل بیت(علیهم السلام) که فرمودند ما شیطان را به اسارت گرفتیم، شیطان اسیر ماست. [14]

بنابراین ما باید بجنگیم، جنگ هم صحنه می‌خواهد، سنگر می‌خواهد، اسلحه می‌خواهد، این با بنای عقلا و فهم عرف حل نمی‌شود. ثابت بشود روح هست، مجرد هست، قوای علمی دارد، قوای عملی دارد، اینها مجردند، تجرد آنها برزخی است، این یک جان کندن می‌خواهد. این است که هم پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) هم امام صادق، این دینی که به ما گفته «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»،<sup>[15]</sup> به ما گفته بروید حوزه و دانشگاه، به ما گفته چه بخوان یا نگفته؟ یا فقط گفته «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»؟ به ما گفته بروید حوزه و دانشگاه، یک یعنی یک! و در حوزه و دانشگاه این سه رشته را بخوانید، دو: «إِنَّمَا» با «إِنَّمَا» ذکر کرده، «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ». [16] ما گفتیم «آیة محكمة» فقه و اصول! «فريضة عادلة» فقه و اصول! «سنة قائمة» فقه و اصول! او راجع به معارف است «آیه محکمه»؛ خدا هست، اوصافی هست، قیامت هست، وحی‌ای هست، نبوت هست، امامت هست، روح است، تجرد هست، برزخ هست، اینها «آیه محکمه» است. آن دو قسمش مربوط به فقه و اصول و حقوق و

احکام و اینهاست. «آیه محکمه» که مربوط به بنای عقلا و فهم عرف و فقه و اصول نیست. «آیة مُحکَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»، این دینی که به ما گفته: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»، گفته چه بخوان یا نگفته؟ مرحوم کلینی نقل کرد، دیگران هم نقل کردند؛ هم از وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هم از وجود مبارک امام صادق.

غرض این است که این کار می‌خواهد بدون او هیچ چیزی نیست و جاهلیت را اسلام عوض کرده آنها در هر دو بُعد مشکل جدی داشتند {إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ}، [17] فرمود جاهلیت آن دو شعار ننگین را داشت از علم خبری نبود، فقط با گمان رفتار می‌کردند و از عقل خبری نبود فقط با میل و هوس به سر می‌بردند. اسلام آمده آن گمان باطل را به یقین تبدیل کرده، آن هوس را به عقل مبدل کرده، فرمود: {إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ} این برای بخش نظر و اندیشه، {وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ} این برای انگیزه و عمل، هر دو را عوض کرده است. فرمود: {لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ}، [18] این کار باشید {وَ قَدْ حَابَ مَنْ دَسَاهَا} [19] هست، هوی بدترین دشمن انسان است و مانند آن.

بنابراین در سوره مبارکه «واقع» استدلال به شاهد «علي الغائب» است نه «بالغائب علي الغائب». بیان ذات اقدس الهي «اصدق القائلین» است «احق الاقوال» دارد و مانند آن.

در سوره مبارکه «حدید» که در مدینه نازل شد بسیاری از بحث‌های فقهی در این سوره مبارکه مدنی هست مخصوصاً انفاق، صدقات و مانند آن.

اولین آیه‌اش تسبیح است. قرآن کریم ما را به تسبیح خیلی فرا می‌خواهد؛ گاهی به صورت فعل ماضی، گاهی به صورت فعل مضارع، گاهی به صورت فعل امر، گاهی به صورت مصدر؛ هم «سَبَّحَ» در قرآن کم نیست، هم «يَسْبُحُ» فراوان است هم {سَبَّحَ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ} [20] که دو جا در سوره مبارکه «واقع» بود گذشت. {سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى} [21] هم داریم و مانند آن. هم مصدر هست: {سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى

بِعَبْدِهِ}، [22] این تسبیح با الفاظ و صیغ گوناگون خودش را نشان می‌دهد و دستور هم هست ما هم موظفیم این کار را بکنیم و مستحب است. وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هر شب این کار را می‌کرد. هر شب «قَبْلَ أَنْ يَرْقُدَ»؛ [23] قبل از اینکه بخوابد این مسبّحات را می‌خواند. هم سوره مبارکه «حدید» را، «تغابن» را، سوره «جمعه» را، سوره «صف» را، این چند تا سوره‌ای که «سَبَّحَ، يَسْبُحُ» دارد حضرت اینها را «قَبْلَ أَنْ يَرْقُدَ»؛ قبل از اینکه بخوابد می‌خواند. خیلی از علما برنامه رسمی‌شان این بود و هست. چرا ما نباشیم؟ این مسبّحات سبع را آدم چند شب که بخواند حفظ می‌شود بعد می‌تواند قدم بزند هم بخواند. اینها برنامه است آن وقت اگر کسی خواب خوب می‌بیند به وسیله همین برکات است. آدم دیر بخوابد، خسته هم باشد، با شکم پر هم بخوابد، می‌خواهد منتظر باشد خواب خوب هم ببیند. اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) طرزی تربیت شدند که خواب کلاس درس بود برای اینها.

خدا مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) را غریق رحمت کند! این در جلد هشت کافی که خیلی کتاب شیرینی است در جلد هشت کافی که به نام روضه کافی است، ایشان نقل می‌کند که وجود مبارک

پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) صبح که می‌شد از اصحاب سؤال می‌کرد: «هَلْ مِنْ مُبَشِّرَاتٍ؟» دیشب چه در عالم خواب دیدید؟ اینها می‌خوابیدند که چیزی ببینند؛ هم غذای مناسب می‌خوردند؛ یعنی کم و هم به موقع می‌خوابیدند، مستبحات را می‌خواندند. رؤیا که گفتند جزئی از اجزای نبوت است، همین رؤیاهای صادقه است.

بنابراین حضرت هر شب این کار را می‌کرد اینها جزء مختصات حضرت نیست. اینها را عملاً که {لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ} [24] این هست. آدم راحتِ راحت هم هست. به جای اینکه بگوید زید چه گفته، عمرو چه گفته، این را به جان آن بیندازد، آن را به جان این بیندازد، با خودش که با ابدیت او سر و کار دارد قدری هماهنگ است. این «سَبِّح» هست؛ لذا گاهی تناسب سوره هم فرق می‌کند؛ گاهی «یَسْبِح» است گاهی «سَبِّح» است، گاهی مصدر هست، گاهی امر.

{سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ}، اگر بفرماید: {مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ} این بدون «ما بینهما»؛ یعنی مجموعه نظام سپهری تسبیح‌گویی حقاوند. گاهی هم «ما بینهما» را ذکر می‌کند. آن جایی که «ما بینهما» را ذکر نفرمود، فقط آسمان‌ها و زمین را، آن فضا و هوایی که بین اینهاست آنها هم منظور هستند. {وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ}، عزت هم مستحضرید عزت یعنی نفوذناپذیر که همین عزت را ذات اقدس الهی برای مؤمنین قرار داد. بعد هم در آیات دیگر فرمود: {الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا}؛ [25] یعنی درست است که ما گفتیم مؤمنین عزیز می‌شود؛ اما «بعزة الله» عزیز می‌شود، نه ذاتاً. لذا حق فخر ندارد. حکمت هم {يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ}؛ [26] اینها ذاتاً مختص ذات اقدس الهی است؛ یعنی خدای سبحان مسئله عزت را، مسئله قدرت را، مسئله قوت را، اینها را خدا به خیلی‌ها اسناد می‌دهد. می‌فرماید: {خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ}؛ [27] یا به نیروهای مسلح ما می‌فرماید: {وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ}؛ [28] یا به یحیی(سلام الله علیه) می‌فرماید: {يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ}؛ [29] در همه این موارد «قوة» را به افراد، به انبیا، به اولیا، به مؤمنین اسناد می‌دهد؛ اما همه اینها را جمع‌بندی می‌کند در سوره مبارکه «بقره»: {أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا}. عزت را هم برای خدا، برای پیغمبر، برای مؤمنین می‌داند که {وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ}. اما در جای دیگر جمع‌بندی می‌کند: {الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا}، خلقت هم همین طور است که خدا {أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ} [30] است. عیسی(سلام الله علیه) سهمی از خلقت دارد که گفت: {أَخْلَقَ لَكُمْ مِنْ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ}؛ [31] اما قرآن همه اینها را جمع‌بندی می‌کند می‌فرماید: {اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ}؛ [32] یعنی هر وصفی که ذات اقدس الهی برای غیر خودش ثابت می‌کند دلیل اقامه می‌کند که اینها بالعرض است یا مظهر خدا هستند، بالذات این صفت مختص خدای سبحان است. {سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ}. چرا بعضی از انسان‌ها هستند که آسمان و زمین اینها را دعا می‌کنند؟ چون می‌بینند هماهنگ هستند، با اینها دوست هستند. هر کاری که خود آسمان و زمین می‌کند می‌بیند این آقا دارد می‌کند. اهل تسبیح است اهل تحمید است. چرا بعضی‌ها را لعنت می‌کنند؟ چون در مسیر خلاف آنها هستند. ما چیزی نداریم که مستبح حق نباشد. در نظام تکوین هیچ گناهی نیست، چون همه {إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ}؛ [33] هستند به کمال خودشان هم می‌رسند. بعضی‌ها را بد می‌گویند، چون در



جهت خلاف دارند حرکت می‌کنند. بعد می‌فرماید چرا تسبیح می‌کنند، برای اینکه همه موجودات نیازمندند، یک؛ محتاج کسی هستند که نیاز آنها را برطرف بکند، دو؛ او هم علیم مطلق است و عظیم و حکیم محض است نیازهای اینها را برطرف می‌کند، سه؛ پس دائماً مستبح او هستند، چهار. **{لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ}**، این که آسمان و زمین مستبح او هستند، چون مملوک او هستند. **{يُخَيِّبُ وَ يُمَيِّتُ}**، حیات و ممات هم در اختیار اوست. **{وَ هُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}**، هر چیزی که مصداق شیء باشد سهمی از هستی داشته باشد تحت قدرت ذات اقدس الهی است. اگر ممنوع باشد که لا شیء است شیء نیست. اگر شیء است سهمی از هستی دارد، مقدور ذات اقدس الهی است. بعد می‌فرماید: **{هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ}**.

این روایت را مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد سایر محدثین هم نقل کردند که امام سجاد (سلام الله علیه) فرمود چون ذات اقدس الهی می‌دانست در آخر الزمان اقوام متعمقی می‌آیند، سوره مبارکه «حدید» را نازل کرده است کسی بخواهد از اینها بالاتر برود، هلاک می‌شود. [34] این در عین حال که از عمق این دو بخش خبر می‌دهد، اولاً؛ متعمقین را تشویق می‌کند که در این بخش‌ها بیشتر تعمق کنند، ثانیاً؛ از خطر بیرونی اینها هم ما را باخبر می‌کند، ثالثاً. فرمود اگر کسی بخواهد از اینها جلوتر برود سوخته است، چون کجا می‌خواهد برود؟ ما یک منطقه فراغ داریم به نام اوصاف فعلی الهی، ظهور الهی وجه الهی. دو تا منطقه ممنوعه داریم؛ این منطقه ممنوعه ذات اقدس الهی است، دیگری هم صفات ذات است که عین ذات است بیرون نیست. ما در مفهوم‌گیری اینها را جدا می‌کنیم وگرنه صفات ذات عین ذات است. ذات هست، بسیط است، یک؛ نامتناهی است، دو؛ کجایش را آدم می‌خواهد بفهمد؟ اینکه می‌گویند «آب دریا را اگر نتوان کشید» [35] این تشبیهی است برای مقام فعل ما و گرنه مقام ذات این تشبیه‌پذیر نیست، دریا مرگب است اگر نتوان کشید «هم به قدر تشنگی باید چشید»، درست است. دریا سطحی دارد عمقی دارد ساحلی دارد کرانه‌ای دارد یک موجود مرگبی است آدم نمی‌تواند آب دریا را بکشد یک مقدار می‌تواند بگیرد؛ اما ذات اقدس الهی وقتی بسیط محض بود جزء ندارد تا ما بگوییم قدری از خدا را ما می‌شناسیم یا هیچ یا همه! همه فقط مقدور خود اوست برای ما هیچ.

پرسش: ما که خداوند را نشناختیم از کجا می‌گوییم که ... ؟

پاسخ: ما به برهان مکلف هستیم، با برهان و استدلال؛ استدلال تا آنجا که شما بخواهید پیشرفت دارد؛ اما با مفهوم، نامتناهی را خوب می‌فهمیم ازلیت را، ابدیت را، ضرورت ازلی را خوب می‌فهمیم بشر خوب می‌فهمد. ما به برهان به دلیل مکلف هستیم که معانی ذهنی است. ما در ذهن معنای غیر متناهی را به خوبی می‌فهمیم غیر متناهی یعنی چه! اما مصداق غیر متناهی که موجود خارجی است به آن دسترسی نداریم. خدا هم که به ذهن نمی‌آید ما هم به فهم، به علم مکلف هستیم یقین داریم که در بیرون چنین چیزی هست. آن که عارف است می‌خواهد ببیند این بعضی از مظاهر الهی را می‌بیند بعضی از فیوضات الهی را می‌بیند بعضی از وجوه فرعی و خارج از ذات را می‌بیند. آنجا منطقه ممنوعه «بالقول المطلق»

است که «عنقا شکار گس نشود دام باز چین» [36] چه کسی می‌تواند آن‌جا برود؟ یکی از بیانات بسیار لطیف و دقیق مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) است در این کتاب عرفانی ایشان فرمود ذات خدا نه معبود هیچ پیغمبری است، نه مقصود هیچ پیغمبری است نه معروف هیچ پیغمبری. هیچ پیغمبری آن‌جا راه ندارد، او را هم عبادت نمی‌کند. ما الآن اسمای «جوشن کبیر» را خوب می‌فهمیم، معانی‌اش را خوب می‌فهمیم می‌گوییم این معانی که ازلیت و ابدیت دارد یک مصداق خارجی دارد که او مولای ماست او را می‌پرستیم او که به ذهن ما نمی‌آید، یک؛ ما هم که توان آن را نداریم بیرون برویم، دو؛ قلمرو تکلیف ما هم برهان است نه عرفان؛ ما مکلفیم بفهمیم نه ببینیم. او دیدنی نیست شنیدنی نیست. اگر بگویید یک گوشه، او که جزء ندارد. بگویید همه‌اش، او که محدود نیست؛ لذا احادی به آن‌جا راه ندارد. ما فقط با برهان که - ماشاء الله - برهان راهش باز است متناهی را خوب می‌فهمیم، ازلیت را خوب می‌فهمیم، تمام اسمای «جوشن کبیر» را می‌توانیم برهانی کنیم همین!

پرسش: ... «لقاء الله» را چگونه توجیه کنیم؟

پاسخ: «لقاء الله» لقای «وجه الله»، «فیض الله» «رحمة الله» است. این طور نیست کسی به ذات اقدس الهی بتواند برسد. این {دَنَا فَتَدَلِّي \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى} [37] تا آن‌جاست؛ اما خود ذات، چون بسیط است جزء ندارد؛ چون نامتناهی است، اکتناپذیر نیست. هیچ یعنی هیچ! هیچ ممکنی به آن مقام راه ندارد. هر چه هست فیض او و ظهور اوست. گرچه مثل زدن همیشه کمبودی را به همراه دارد؛ اما از باب اینکه مقداری ذهن را آرام کند؛ اما همه ما می‌گوییم ما آفتاب را می‌بینیم «آفتاب آمد دلیل آفتاب»؛ اما آن کارشناس، آن نجوم‌شناس، آن سپهرشناس، آن اخترشناس به ما می‌گوید آن‌که شما می‌بینید وجه آفتاب است نور آفتاب است و گرنه در زمان کسوف آن‌جا که ماه بین ما و آفتاب فاصله شد، آن طرف ماه رو به آفتاب است شفاف و روشن است. سایه ماه می‌خورد به زمین، ماه را ظل گرفته نه آفتاب را؛ می‌گوییم آفتاب را ظل گرفته! آفتاب را که ظل نمی‌گیرد. این کره قمر در اثر حرکت زمین طرزی است که گاهی کره قمر بین زمین و بین آفتاب قرار می‌گیرد. این کره ظلمانی آن طرفش که رو به آفتاب است شفاف است، سایه‌اش می‌خورد به زمین، ماه را ظل می‌گیرد ما در تاریکی هستیم. در کسوف کلی همه این کارشناسان گفتند اگر کسی بخواهد با چشم غیر مسلح آفتابی که نورش به ما نمی‌رسد ببیند کور می‌شود، اصلاً دیدنی نیست آفتاب، مگر آفتاب را می‌شود دید! این تازه گوشه‌ای از کار اوست. این را هم خدا به ما می‌فرماید حواس شما جمع باشد ما آفتاب را از برلیان درست نکردیم ما از یک مشت دود آفتاب درست کردیم: {ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ}، [38] شما حالا خیال کردید ما برلیان‌ها را جمع کردیم آفتاب درست کردیم؟ خیر، یک مشت دود بود ما این را شمس و قمر کردیم این خداست! {ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ}؛ همه این ستاره‌ها و منظومه‌های شمسی را ما از یک مشت دود درست کردیم. ما خیال می‌کنیم آفتاب را داریم می‌بینیم آن کارشناس به ما می‌گوید این که می‌بینید نور آفتاب است آفتاب که دیدنی نیست این تازه یک گوشه ضعیفی از تمثیل است مگر خدا را می‌شود دید؟ خدا را می‌شود شنید؟ خدا را می‌شود مشاهده کرد؟ اگر - معاذ الله - او مرگب بود، می‌توانستیم بگوییم

«آب دریا را اگر نتوان کشید»، ولی مرگب نیست. اگر - معاذالله - متناهی بود، ممکن بود بگوییم انبیا و اولیا او را مشاهده می‌کنند، بسیط محض از یک سو، نامتناهی صرف از سوی دیگر، این از غرر بیانات سیدنا الاستاد امام (رضوان الله تعالی علیه) است فرمود معبود هیچ پیغمبری نیست، معروف هیچ پیغمبری نیست، مقصود هیچ پیغمبری نیست. حیف که این علوم برای همه ما غریب است!

«و الحمد لله رب العالمین»

[1]. سوره نساء، آیه 42.

[2]. سوره نور، آیه 24.

[3]. سوره نساء، آیه 122.

[4]. سوره توبه، آیه 45.

[5]. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج 1، ص 11.

[6]. سوره واقعه، آیه 51.

[7]. سوره واقعه، آیه 89.

[8]. سوره نمل، آیه 14.

[9]. سوره اسراء، آیه 102.

[10]. نهج البلاغه (للسبّحی صالح)، حکمت 211.

[11]. نهج البلاغه (للسبّحی صالح)، نامه 45.

[12]. جامع الأخبار (للسبّحی صالح)، ص 166.

[13]. جامع الأخبار (للسبّحی صالح)، ص 166.

[14]. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج 1، ص 229: «إِنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَي شَيْطَانٍ حَتَّى أَشْلَمَ عَلَي يَدَيَّ».

[15]. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج 1، ص 30.

[16]. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج 1، ص 32.

[17]. سوره نجم، آیه 23.

- [18] . سورة حشر، آیه 21.
- [19]. سورة شمس، آیه 10.
- [20]. سورة واقعه، آیات 74 و 96.
- [21]. سورة أعلی، آیه 1.
- [22]. سورة إسرائ، آیه 1.
- [23]. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 4، ص 289.
- [24]. سورة احزاب، آیه 21.
- [25]. سورة نساء، آیه 39؛ سورة یونس، آیه 65.
- [26]. سورة بقره، آیه 269.
- [27]. سورة بقره، آیه 63.
- [28]. سورة انفال، آیه 60.
- [29]. سورة مریم، آیه 12.
- [30]. سورة مؤمنون، آیه 14؛ سورة صافات، آیه 125.
- [31]. سورة آل عمران، آیه 49.
- [32] . سورة زمر، آیه 62.
- [33]. سورة شوری، آیه 53.
- [34]. التوحید (للصدوق)، ص 283.
- [35]. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش 1.
2. دیوان حافظ، غزلیات، غزل 7.
- [37]. سورة نجم، آیات 8 و 9.
- [38]. سورة فصلت، آیه 11.



كد خبر : 9594309



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۰/۲۶ ۱۳:۲۱

تفسير سوره حديد جلسه 2 (1396/10/26)

JW Player

دانلود فايل صوتى

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُخَيِّبُ وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَرْجِعُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَيَّ اللَّهُ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵)}

سوره مبارکه «حدید» که در مدینه نازل شد و نامگذاری این سوره به «حدید» هم ظاهراً از باب «عَلَّمَ بالغلبه» است، مطالب فقهی و اقتصادی فراوانی را هم به همراه دارد. سُور قرآن بعضی‌ها در زمان و زبان خود معصومین(علیهم السلام) با یک نام خاصی شهرت یافتند؛ مثلاً در روایات آمده: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» [1] که ظاهراً نام مبارک این سوره است. سایر سُور که روایت خاصی در نامگذاری آنها نیامده، اینها از سنخ عَلَّمَ بالغلبه است، اسم این سوره نیست، نمی‌توان گفت اسم این سوره «حدید» است. تفسیرهایی که متعلق به قبل از هزار سال است؛ چه از شیعه، چه از اهل سنت، غالب آن تفسیرها نوشته است که «فِي السُّورَةِ الَّتِي يَذْكَرُ فِيهَا الْبَقْرَةَ»، «فِي السُّورَةِ الَّتِي يَذْكَرُ فِيهَا الْبَقْرَةَ»، «فِي السُّورَةِ الَّتِي يَذْكَرُ فِيهَا الْعَنْكَبُوتَ»، اینجا هم نوشته «فِي السُّورَةِ الَّتِي يَذْكَرُ فِيهَا الْحَدِيدَ»؛ اینها عَلَّمَ بالغلبه است، کم‌کم به اختصار شده سوره «بقره» و گرنه این همه معارف بلندی که در آن سوره است که به نام «بقره» نامگذاری نمی‌شود. آن لطایف فراوانی که در سوره «عنکبوت» است که به سوره «عنکبوت» نامگذاری نمی‌شود. الآن این کتاب‌ها هم هست، بعضی‌ها در عصر غیبت صغرا نوشته شده؛ چه از شیعه‌ها، چه از سنی‌ها، آن کتاب‌هایی که الآن موجود است این است: «فِي السُّورَةِ الَّتِي يَذْكَرُ فِيهَا الْبَقْرَةَ»؛ بعد کم‌کم به اختصار گفتند سوره «بقره»؛ سوره «حدید» هم ظاهراً از همین قبیل است؛ یعنی تفسیرهای قبل از هزار سال، بالای آن نوشته «فِي السُّورَةِ الَّتِي يَذْكَرُ فِيهَا الْحَدِيدَ».

مطلب بعدی آن است که این «بسم الله» ای که تقریباً 114 دفعه، بلکه تحقیقاً نازل شده است؛ یک بار در اثنای سوره مبارکه «نمل» است که در جریان نامه سلیمان(سلام الله علیه) هست. آن 113 دفعه مربوط به این 114 سوره است، چون در آغاز سوره مبارکه «توبه»، دیگر «بسم الله» نیست. ظاهراً «بسم الله» هر سوره‌ای، پیام خاص دارد و معنای تسمیه هر سوره، مضمون همان سوره است؛ لذا «بسم الله» می‌شود مشترک لفظی، مشترک معنوی نیست. اینکه در کتاب‌های فقهی در بحث قرائت سوره، اگر کسی خواست سوره خاصی را بخواند، «بسم الله» را باید به قصد آن سوره بگوید و بسیاری از آقایان احتیاط می‌کنند، برای همین جهت است. «بسم الله» سوره مبارکه «فاتحه» یک معنا دارد، «بسم الله» سوره مبارکه «قل هو الله» معنای دیگری دارد، چون دو دفعه نازل شده و در این 114 سوره، چون سوره «توبه»، «بسم الله» ندارد، در آغاز هر سوره «بسم الله» نازل شده، 113 دفعه نازل شده، هر دفعه هم که نازل می‌شود، معنای خاص خود را دارد. اینکه در قرائت سوره می‌گویند اگر کسی قصد سوره معین دارد باید «بسم الله» را به قصد آن سوره بگوید و آن بزرگانی که قرائت عزائم را برای جنب حرام می‌دانند، کلّ سوره را، نه خصوص آن آیات را، می‌گویند اگر «بسم الله» را به قصد یکی از این سُور چهارگانه بخواند، معصیت کرده است، چون هر سوره جداگانه نازل شد، چون مشترک لفظی است؛ مشترک لفظی که شد معنای آن روشن است؛ یعنی «الرَّحْمَنُ» ای که در این سوره است، با مضمون این سوره کار دارد، «الرَّحِيمُ» ای که در این سوره است با مضمون این سوره کار دارد. «الرَّحْمَنُ»، «الرَّحِيمُ» مظاهر فراوانی دارند، مجاری فراوانی دارند، در این سوره با این مجرا ظهور کرده است؛ لذا در کتاب‌های فقهی بر اساس همین جهت آمده؛ اگر «بسم الله» فقط برای تبرک باشد «بسم الله» را می‌گوید، برای هر سوره که شروع کرده کرده است، چرا این همه محققین در فقه فتوای آنها این است که اگر کسی خواست سوره مبارکه خاصی را بخواند، باید

«بسم الله» را هم به قصد همان سوره بگویند. اگر «بسم الله» را به قصد یک سوره خاص گفت، بعد منصرف شد، خواست سوره دیگر بخواند، احوط این است که «بسم الله» را هم تکرار نکند، اگر جزء این سوره است با این سوره تناسب دارد؛ با این سوره که تناسب داشت، با سوره دیگر تناسب ندارد؛ می‌شود مشترک لفظی. معنای «الرحمن» در اینجا از نظر ظهور رحمت رحمانیه، غیر از معنای «الرحمن» است در سوره دیگر؛ این می‌شود مشترک لفظی. وقتی 113 دفعه نازل است، 113 دفعه معنا هم خواهد داشت.

مطلب بعدی آن است که قرآن نظیر بعضی از مسائل نیست که ما سخن از انسداد کنیم، بلکه در علم «الي يوم القيامة» باز است، این نور است و هیچ ابهامی در آن نیست؛ اگر کتابی نور بود، نور مبین بود، سخن از انسداد نیست که مسائل اصولی، اینجا راه پیدا کند. فرمود ما این را نور و کتاب مبین روشن کردیم: {تَبَيَّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ} [2] است، اگر چیزی {تَبَيَّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ} بود، تبیان خود هم هست. گذشته از اینکه وجود مقدس پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را مفسر قرار داد، اهل بیت را مفسر قرار داد. چهارده قرآن ناطق قرار داده شد، از وجود مبارک پیغمبر و حضرت امیر و فاطمه زهرا(سلام الله علیهم) و ائمه دیگر، جا برای انسداد و ابهام و امثال آن نیست. البته کسانی که وارد دریای قرآن می‌شوند، هر کسی به اندازه خود چیزی می‌فهمند؛ ولی آیات روشن و شفاف هست؛ منتها بعضی از موارد در اثر تکرار، در اثر تأیید، آیات «بعضها ببعض» خیلی واضح است، در بعضی از موارد به آن وضوح نیست؛ ولی برهان هست، قطعی هست و هیچ جا برای انسداد و مانند آن نیست.

پرسش: این مطالبی که گفتید در مورد «بسم الله» در روایات هم آمده؟

پاسخ: بله، تکرارش به خاطر همین است، این را ما از روایات می‌گوییم، چون در روایات دارد که اینها به همراه هر سوره آمده. برابر همان روایات، وقتی از ائمه سؤال می‌کنند که ما می‌خواهیم فلان سوره را بخوانیم، به قصد آن باشد؟ فرمود: بله، باید به قصد آن باشد. این فقهای بزرگوار ما که این طور فتوا دادند که به استناد بنای عقلا و فهم و عرف فتوا ندادند، این امر معاملات که نیست، این امر عبادی است، این امر عبادی را باید از روایات گرفت. این همه سید(رضوان الله تعالی علیه) یک احتیاط می‌کند، می‌بینید غالب مراجع فقهی می‌گویند: «لا یترک، لا یترک»؛ این احتیاط واجب است. اگر کسی می‌خواهد یک سوره معینی را بخواند، باید «بسم الله» را به قصد آن سوره بگوید. این را که از خودشان نمی‌گویند، امر معاملات نیست که این را بنای عقلا بگویند. بعضی از روایاتی هم که در مسئله وارد شده است همین را تأیید می‌کند؛ فتوا می‌دهند ما هم فتوا می‌دهیم. وقتی که «بسم الله» را کسی می‌خواهد بگوید اگر می‌خواهد سوره «الرحمن» بخواند، باید به قصد «الرحمن» بخواند، مگر نه آن است که این سوره را می‌خواهد بخواند، مگر نه آن است که «بسم الله» جزء این سوره است؟ مگر نه آن است که جزء این سوره با جزء سوره دیگر فرق می‌کند؟ جزء این سوره یعنی این سوره!

بنابراین تنها ما نیستیم که می‌گوییم خیلی از بزرگان هستند. فتوای سید که می‌گوید احتیاط، خیلی‌ها می‌گویند: «لا یترک، لا یترک، لا یترک».

پرسش: ... دلیل بر تفاوت معناست؟

پاسخ: مرتبه دیگر نازل است. این مرتبه‌ای که نازل شده، یک امر جدیدی نازل شد؛ وقتی امر جدید نازل شده و جزء این سوره است و این سوره تفاوتی با سایر سُور دارد، پس «بسم الله» این، رحمانیت این، رحیمیت این، با آیات دیگر خیلی فرق دارد. ما آیه‌ای داریم در این سوره که با سعه رزق همراه است، آیه‌ای داریم با سعه علم همراه است، این رحمانیت در این دو جا به دو معنا ظهور کرده است.

بنابراین اگر «بسم الله» 113 مرتبه نازل شده است و «بسم الله» هر سوره‌ای جزء همان سوره است و اگر کسی بخواهد این سوره را بخواند، باید به قصد این باشد، همین است. حالا بعضی از آیات مشترک است بین آن چهار سوره‌ای که سجده واجب دارد، با آیات دیگر. اگر کسی آیه‌ای که مشترک است یا کلمه‌ای که مشترک است، بین این چهار سوره که سجده واجب دارد، با سوره‌ای که سجده واجب ندارد، آنها که می‌گویند جنب حتی آن سوره را نمی‌تواند بخواند، می‌گویند این کلمه را اگر به قصد این سوره بگوید حرام است، اگر به قصد آن سوره بگوید جایز است، برای همین است، چون جزء این سوره است؛ منتها فتوا این است که خصوص آن آیاتی که سجده واجب دارد، قرائت آن بر جنب حرام است، نه کل آن سوره و آنها که احتیاط می‌کنند، این بخشی از دعای «کمیل» که این دو، سه جمله سوره‌ای که در آن آیه سجده واجب است، در دعای «کمیل» است آنها را احتیاط می‌کنند، اگر جنب هستند نمی‌خوانند، برای اینکه می‌گویند هر آیه‌ای از آیات این چهار سوره، قرائت آن بر جنب حرام است.

غرض این است که «بسم الله» هر سوره جداگانه نازل شد، با همان معنا هم هست و از همان جا روایات پیدا شده و از آن روایات به فقه ما سرایت کرده است، وگرنه این همه بزرگان یا «اقوی» گفتند یا احتیاط وجوبی کردند، یا حتی احتیاط استحبابی کردند، به هر حال فقه است، سند می‌خواهد.

پرسش: روایت شده که پیغمبر به خاطر فاصله شدن سوره «بسم الله» را آورده.

پاسخ: نخیر! پیغمبر فرمود من وقتی می‌فهمم که آن سوره قبل تمام شد و سوره بعد شروع شد که «بسم الله» دفعه دیگر نازل دیگر می‌شود. همین که «بسم الله» دفعه دیگر نازل شد می‌فهمیم سوره قبل تمام شد و سوره بعد شروع می‌شود. [3]

پرسش: برای ما در روایات تفاوت «بسم الله الرحمن الرحیم» هیچ جا مشهود نیست.

پاسخ: چون این بحث‌ها نشده است. شما کدام درس رفتی که محققانه این را طرح کرده باشند و نگفته باشند؟!

خدا سیدنا الاستاد محقق داماد را غریق رحمت کند! تدریس کردند، درس او هم چاپ شده، تقریر او هم چاپ شده، آن فقیه نام‌آور کم‌نظیر هم همین مطالب را می‌فرمود و فتوای عروه که دم دست همه ماست.



این آقایان که می‌گویند اگر کسی جنب باشد، حق ندارد آیه‌ای از آیات آن چهار سُور را بخواند، اگر آیه‌ای مشترک بود، فتوای آنها این است که اگر به قصد این سوره بخواند حرام است. سرّش این است که این سوره هر چه دارد حرام است. «الله» هم که مشترک لفظی شد، برای آن است که «الله» دارای هزار و اندی اسم است، در هر جا به اسم خاص ظهور می‌کند؛ مفهوم جامع الله، مشترک لفظی نیست؛ اما ظهور الله، در بخش‌های جلالیه به **{إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ}** [4] ظهور کرده است، در بحث‌های جمالیه **{بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ}** [5] ظهور کرده است. این ظهورات آنها، این تجلیات اینها فرق می‌کند. این بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه همین است، فرمود: **«لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِحَلْفِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»** [6] خدا وقتی در آیات جلالیه **{إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ}** ظهور می‌کند، به یک وصف است؛ **{بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ}** به وصف دیگر است. معنای مشترک لفظی این نیست که الله چند دفعه وضع شده آن معنا جامع، آن جامع یکی است؛ اما تجلیات آن که در نهج البلاغه آمده است فرق می‌کند.

فرمود: **{سَبَّحَ لِلَّهِ}**، بیانی بزرگان، مخصوصاً سیدنا الاستاد (رضوان الله تعالی علیه) [7] دارند، این سُوری که مصدر به تسبیح است، برای آن است که در اثنای این سوره، سخن از انفاق است، سخن از استنصار است، سخن از یاری کردن خداست. این را در آغاز ذکر می‌کند که او از هر نقص و عیبی منزّه و میرا است، نیازی به شما ندارد. اگر در آیاتی، در اثنای این سوره، سخن از این است که دین خدا را یاری کنید، به خدا قرض الحسنه بدهید، بدانید که تمام نعمت‌هایی که دارید از شماست، یک؛ و دارید از مال خدا در راه خدا صرف می‌کنید: **{وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ}**، این دو؛ مع ذلک این ایتا و اعطای شما هم به فیض و فضل خداست، این سه؛ چون او سبوح و قدّوس است، چهار. اوّل این مسبّحات که از تسبیح خدا سخن به میان آمده، تا در اثنای این سوره، اگر سخن از کمک گرفتن است، یاری کردن است، قرض الحسنه دادن است، کسی خیال نکند - معاذالله - خدای سبحان نیازمند است. یک بیان نورانی حضرت امیر (رضوان الله تعالی علیه) در نهج البلاغه دارد که فرمود: **«فَلَمَّ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ وَ لَمْ يَسْتَفْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»** [8] فرمود از شما کمک خواست؛ اما نه اینکه چون - معاذالله - خودش ناتوان است از شما کمک خواست، چون به **{كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}** است. از شما قرض الحسنه خواست، این نه برای اینکه ندارد. این تعبیرهایی که در نهج البلاغه آمده، برای ردّ توهم است، تا تفکر یهودیت پیدا نشود که در سوره مبارکه «یس» آن تفکر نقل شد و ابطال شد: **{أَأَنْظِعُمْ مَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ}** [9] آنها گفتند حالا اگر کمک به فقرا خوب است، خود خدا بدهد، چرا ما بدهیم؟! این تفکر، متأسفانه در اهل اکتناز و اهل ذخیره هست: **{أَأَنْظِعُمْ مَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ}**؛ در حالی که ذات اقدس الهی **{لِيَبْلُؤَا بُغْضَكُمْ بِبَغْضٍ}** [10] هست. به این زید می‌دهد تا او را بیازماید که به عمرو کمک می‌کند یا نه؟! وگرنه ذات اقدس الهی می‌تواند به او هم بدهد و از این هم بگیرد، چه اینکه این کار را کرده و احیاناً هم می‌کند.

یک بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) دارد در همین اواخر بحث با متکلم خراسان و با عمران صابئی در آخر توحید صدوق است. این توحید مرحوم صدوق از کتاب‌های قیّم امامیه است. در آن جا سخن از

تفویض که به میان آمده در قبال جبر، حضرت به آن متکلم مَرُوزِي دارد که من گمانم این است که تفکر یهودیت به تو سرایت کرده است! این تفکر یهودیت که می‌گویند: {يَذُ اللَّهُ مَعْلُوتَةً} [11] به تو سرایت کرده است، وگرنه تو این حرف را نمی‌زنی که خدا ما را خلق کرده و دیگر کاری به ما ندارد و فقط در قیامت از ما حساب می‌گیرد؛ این همان تفویض است. «أَحْسَبُكَ ضَاهِيَتِ الْيَهُودَ فِي هَذَا التَّابِ»؛ [12] این آسیب اسرائیلیت به تو رسیده است. حالا گاهی تفکر سیاسی به یک شخص یا ملت می‌رسد، گاهی تفکر کلامی به یک شخص یا ملت می‌رسد. فرمود من فکر می‌کنم که تفکر اسرائیلیت و یهودیت به تو رسیده است که می‌گویی خدا - معاذالله - ما را آفریده، ما مستقل هستیم.

غرض این است که خدای سبحان به افراد می‌دهد تا بیازماید و در صدر سوره‌هایی که در آن انفاق و امثال آن مطرح است، از تسبیح خدای سبحان سخن به میان می‌آید، تا روشن بشود که او نیازی به هیچ چیز نداشته و ندارد: «فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ دُلٍّ وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ»، لذا در عین حال که صدر آن تسبیح است، ذیل آیه {وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ} است که مبدا کسی خیال کند، خدای سبحان نیازمند است. این تسبیح با «عزیز حکیم» هر دو یک پیام مشترک دارند: {لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُخَيِّ وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}، بعد می‌فرماید: {مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا} [13] یا {مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ}؛ [14] چرا در راه انفاق نمی‌کنید؟ چرا به خدا قرض الحسنه نمی‌دهید؟ قرض الحسنه یعنی قرض الحسنه! نه یعنی پول بانک. این نماز، قرض الحسنه است، این روزه، قرض الحسنه است، مسائل مالی هم قرض الحسنه است. کاری که انسان به دستور خدا انجام می‌دهد قرض الحسنه است، اختصاصی به مسائل مالی ندارد. فرمود مقداری این بانک‌ها را بالا می‌آوریم؛ مثل ماه شب چهارده که به هر حال روشن می‌شود، بعد اینها را به محاق می‌بریم: {يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا}. [15] در پایان ماه می‌گوییم، ماه به محاق افتاده؛ یعنی چند شبی؛ سیزده، چهارده، پانزده یک چند شبی، خیلی شفاف و درشت بود، بعد به محاق افتاده. فرمود پایان بانک‌ها محاق افتادن است: {يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا}. گذشته از آن جنگ! اما اینجا فرمود قرض الحسنه بدهید. اینکه دارد انفاق کنید، اینکه دارد قرض الحسنه بدهید، در سوره‌ای است که مصدر به تسبیح است؛ او منزه از هر نقص و مبرای از هر عیب است: {سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ}، مخصوصاً این گونه از آیات که خود ائمه (علیهم السلام) پای آن ایستاده‌اند، سیره آنها، سنت آنها هست و خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که اولین مفسر قرآن است و ذات اقدس الهی او را به عنوان مفسر معرفی کرد: {لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ}، [16] همین است.

{لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ}، حیات و ممات به دست اوست، او {عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} است. گاهی به صورت اجمال ذات اقدس الهی خود را معرفی می‌کند فرمود: {بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ}. [17] گاهی این اجمال را تفصیل می‌دهد می‌گوید: {هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ}، این ارکان چهارگانه، تفصیل {بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ} است. اگر او {بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ} است، پس قبل از او چیزی نیست، بعد از او هم چیزی نیست، بالاتر از او چیزی نیست، پایین‌تر از او چیزی نیست؛ «هو الظاهر» است بالقول المطلق، «هو

الباطن» است بالقول المطلق، «هو الاول» است بالقول المطلق، «هو الآخر» است بالقول المطلق؛ منتها چون بسيط است، احاطه او با بساطت آميخته است. اين بيان نوراني حضرت امير تفسير بساطت الهي است. فرمود اشيا بعضي اولاند، بعضي آخرند، اول غير از آخر است، آخر غير از اول است؛ تنها اولي که عين آخر است، خداست. ظاهر غير از باطن است، باطن غير از ظاهر است؛ تنها ظاهري که عين باطن است، خداست: «وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ [غَيْرُ بَاطِنٍ] بَاطِنٌ» [18] اگر خدا ظاهر است، همين ظهور او عين باطن است؛ لذا ظاهر اشيا را آدم ممکن است بفهمد؛ ولي حقيقت اشيا را نمي‌تواند بفهمد، چرا؟ چون خدائي که «هو الظاهر» است، آسمان و زمين يا انسان مظهر او هستند. اگر مظهر او هستند، او «بما هو الظاهر» تجلّي کرد، اين يك مطلب؛ «هو الظاهر» او عين «هو الباطن» است، اين مطلب دوم؛ پس باطن هيچ چيزي را هم نمي‌شود فهميد، اين مطلب سوم و اين نتيجه؛ لذا گاهي تعبير مي‌کنند که باطن اشيا را حقايق اشيا را کسي نمي‌فهمد مگر ذات اقدس الهي بالاصالة و انبيا و اوليا و اهل بيت که به علم الهي آگاه مي‌شوند، بالثانيه و بالتبع؛ لذا فرمود شما تسبيح اينها را نمي‌فهميد که اينها چه مي‌گويند! اينها با من کار دارند، نه اينکه شما هر موجودي را تحليل بکنيد، به الله مي‌رسيد، خيرا! اين حرف مي‌زند؛ لذا فرمود: { لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ }<sup>[19]</sup> نه اينکه چون اينها ممکن الوجود هستند پس خالقي دارند، محتاج‌اند پس غني دارند، حادث‌اند پس قديم دارند؛ از آن قبيل نيست، آن را که بشر مي‌فهمد. فرمود حرف اينها را شما نمي‌فهميد: { وَ لَكِنَّ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ }.

پرسش: تسبيح با ذوی العقول بودن لازمه ندارد؟

پاسخ: چرا! اينها هم عقل دارند؛ منتها تسبيح «من الدني الي العلي» مشترک است، عقل هم «من الدني الي العلي» مشترک است، علم هم همين طور است؛ ما چيزي در عالم نداريم که نفهمد. شعور سراسر عالم را گرفته؛ منتها شعور در جماد به يك نحو است، شعور در عقل اول به نحو ديگر است؛ نظير خود هستي، شعور، ادراك، اينها با هستي همراه است. هستي از ضعيف‌ترين تا عالي‌ترين درجه، مقول بالمشکيك داريم، علم اين طور است، فقاقت اين طور است، ادراك همين طور است. اين مسئله شهادت که چندين بار تکرار شد، همين است. هيچ سنگي نيست، هيچ در و ديواري نيست که شهادت ندهد، شکايت نکند. اين همه دليل و نقلي که درباره مسجد هست، مسجد شکايت مي‌کند، شفاعت مي‌کند که فلان همسايه مي‌آمد، فلان همسايه نمي‌آمد، اين در و ديوار مي‌فهمند. يك روايت و دو روايت نيست؛ اين مثال نيست که زمين هر روز به ما مي‌گويد: «أَنَا بَيْتُ الْوُحْشَةِ»، «أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ»، «أَنَا بَيْتُ الْوُحْدَةِ»،<sup>[20]</sup> ما اين را حمل بر تمثيل مي‌کنيم، چون زبان اينها را متوجه نمي‌شويم، خيال مي‌کنيم که اينها تشبيه است. خيرا! اينها واقعاً حرف مي‌زنند و درک مي‌کنند، بعضي‌ها هم اين حرف‌ها را شنيدند. کم نيست ادله‌اي که مي‌گويد مسجد کاملاً شهادت مي‌دهد، شکايت مي‌کند که فلان همسايه مي‌آمد، فلان همسايه نمي‌آمد، همين در و ديوار هستند.

یک وقت است که خدای سبحان دستور می‌دهد بگير قارون را! این گِل دارد امر را می‌شنود اطاعت می‌کند، زلزله که نیامده است! فقط قارون را فرو برد، اینها همه آن‌جا ایستاده بودند: **{فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ}**. [21] این آب اگر نفهمد، چگونه موسی و اطراف موسی را فرو نمی‌برد، فرعون و اینها را می‌برد؟ این می‌فهمد: **{فَأَخَذْنَا هُوَ}**; [22] گفتیم این را بگير آن را نگير! اینها چند نفر ایستاده بودند نزد قارون، گفتیم این را فرو ببر! گفت چشم! **{فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ}**; این که زلزله نیامده است، همین یک جا را، همین خانه را فرو برد.

پرسش: آیا ما مفهوم عدل را می‌پرستیم یا مصداق آن را؟

پاسخ: این برهان مصداق خارجی را نشان می‌دهد؛ ولی مصداق خارجی را با شهود باید یافت. ما یقین داریم که در خارج آفتابی هست، وقتی آفتاب طلوع کرد، نماز قضاست. ما آفتاب ذهنی را که معیار قرار نمی‌دهیم؛ ولی آفتاب خارجی را نمی‌بینیم؛ می‌گوییم این مفهومی که آن مصداق خارجی دارد، من مصداق خارجی را می‌پرستم؛ منتها مصداق خارجی دیدنی نیست، از راه الله فهمیدنی است. ما به برهان مکلف هستیم، نه به عرفان. اگر کسی مثل وجود مبارک حضرت که **«لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِيناً»**؛ [23] اینها بعضی از مظاهر الهی و بعضی از اسمای الهی را یافتند، «طوبی له و حسن مآب»؛ ولی ما به برهان مکلف هستیم. ما می‌گوییم این مفهوم در خارج مصداق دارد، یک؛ مصداق آن ازلی است، ابدی است، ضروری است، دو؛ خالق سماوات و الارض است، سه؛ انبیا فرستاده، چهار؛ از ما تکلیف می‌خواهد، چشم اطاعت می‌کنیم. ما با برهان مکلفیم نه اینکه - معاذالله - با مفهوم روبه‌رو باشیم. می‌گوییم این مفهوم مصداق دارد، ما هم باید اطاعت کنیم.

**{سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ}**، این بخش اول؛ **{لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُخَيِّبُ وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}**، دوم؛ پس کلّ نظام در اختیار اوست. این **{هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ}**، تفصیل **{بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ}** است؛ آن اجمال این اسمای اربعه هست. یا تفصیل و اجمال، یا متن و شرح؛ گاهی ذات اقدس الهی مطلبی را می‌فرماید بعد شرح می‌دهد؛ گاهی به صورت متن و شرح است، گاهی به صورت اجمال و تفصیل است؛ منتها این بیان نورانی حضرت امیر آن **{مُحِيطٌ}** را هم معنا می‌کند. ما اگر گفتیم محیط دایره، قسمت شرق آن واقعاً غیر از قسمت غرب اوست، ولو یک خط متصل است و اجزای آن به هم مرتبط است؛ اما احاطه ذات اقدس الهی عین هم هستند. او همان طوری که به دنیا محیط است، به آخرت محیط است. شما ببینید الآن ما نمونه‌هایی که نداریم مثلاً مرحوم صاحب جواهر یک چهل جلد جواهر نوشته که واقعاً جواهر است. اجمال آن ملکه اجتهاد و سلطنت فقهی اوست، در آن جایگاه عرش سلطنت فقهی که نشسته است، این چهل جلد جواهر است وقتی باز می‌شود، می‌شود چهل جلد کتاب. آن‌جا همه یکی است، آن‌جا باب صلات و باب صوم و باب حج و اینها از هم جدا نیست، این ملکه اجتهاد است؛ این ملکه اجتهاد، لفظ نیست، مفهوم نیست، صورت ذهنی نیست، قدرت علمی است. یک امر بسیط هم هست، دیگر چند چیز که نیست.

این چهل جلد جواهر بسته است بعد باز می‌شود؛ البته این تشبیهی است، این کجا و آن مطالب وجوب و امکان و مانند آن کجا!

حالا مدت‌هاست که همه ما در اثر نقص خود ما، این حیوانات ما، این بچه‌های ما، اینها از بی‌آبی و بی‌بارانی در زحمت هستند ما دیگر روسیاه هستیم. شما در منزل اگر بچه‌های کوچک دارید. جمع بشوید این دعای نورانی صحیفه سجادیه را بخوانید. به هر حال ما چاره‌ای نداریم جز دعا. حالا این دعا را حالا یا هر روز یا نیم‌روز، همه ما در منزل و غیر منزل، مخصوصاً بچه‌های کوچک دارید جمع بکنید بخوانید. این بیان نورانی پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است، مرحوم کلینی در کتاب المعیشتة کافی نقل می‌کند، عرض کرد: خدایا! تو اگر فقر را بخواهی با ما آزمایش کنی، بین ما و نان مملکت جدایی بیندازی، دینداری مشکل است: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا»؛ [24] با اینکه خود حضرت سه سال در شعب ابی طالب آن امتحان را دادند، برای خودشان که این دعا را نکردند. این را مرحوم کلینی در کتاب المعیشتة کافی نقل کرد این مضمون: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ»؛ خبز یعنی نان مملکت یعنی اقتصاد. «فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا ضَمْنَا وَ لَا صَلَّيْنَا وَ لَا أَذِينَا فَرَائِضَ رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ»؛ خدایا دین داشتن با فقر مشکل است. چرا ما ننالیم؟ چرا نخواهیم؟ به ما گفتند بنال و بخواه! حالا این دعا را شما آقایان در منزل آقازاده‌های کوچک دارید، اینها را رو به قبله جمع بکنید، به هر حال خدا «ارحم الراحمین» است. این دعای نوزده صحیفه سجادیه است که دعای باران است:

«اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم اللَّهُمَّ اشْقِنَا الْغَيْثَ، وَ انْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِغَيْثِكَ الْمُعْدِقِ مِنَ السَّحَابِ الْمُنْسَاقِ لِنَبَاتِ أَرْضِكَ الْمُوْبِقِ فِي جَمِيعِ الْأَفَاقِ وَ امْنُنْ عَلَى عِبَادِكَ بِإِنْبَاعِ الثَّمَرَةِ وَ أَحْيِ بِلَادَكَ بِبُلُوغِ الزَّهْرَةِ وَ أَشْهَدْ مَلَائِكَتَكَ الْكَرَامَ السَّفَرَةَ بِسُقْيِ مِنْكَ نَافِعٍ، دَائِمٍ غُزْرُهُ، وَ أَسِيعِ دِرْزُهُ، وَ ابِلِ سَرِيعِ عَاجِلٍ، تُخَيِّبُ بِهِ مَا قَدْ مَاتَ، وَ تَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ وَ تُخْرِجُ بِهِ مَا هُوَ آتٍ، وَ تَوْسَعُ بِهِ فِي الْأَقْوَاتِ، سَحَاباً مُتْرَاكِمًا هَنِيئاً مَرِيئاً طَبَقاً مُجَلْجَلًا، غَيْرَ مُلْبِثٍ وَ ذَفْءُهُ، وَ لَا حُلْبٍ بَرْقُهُ. اللَّهُمَّ اشْقِنَا غَيْثاً مُغِيئاً مَرِيئاً مُمْرِعاً عَرِيضاً وَ أَسِعاً غَزِيْرًا، تَرُدُّ بِهِ النَّهِيضَ، وَ تَجْبِرُ بِهِ الْمَهِيضَ. اللَّهُمَّ اشْقِنَا سَقِيًّا تُسِيلُ مِنْهُ الطَّرَابَ، وَ تَمْلَأُ مِنْهُ الْجِبَابَ، وَ تُفَجِّرُ بِهِ الْأَنْهَارَ، وَ تُثَبِّثُ بِهِ الْأَشْجَارَ، وَ تُرَخِّصُ بِهِ الْأَشْعَارَ فِي جَمِيعِ الْأَمْصَارِ، وَ تَنْعَشُ بِهِ الْبَهَائِمَ وَ الْخُلُقَ، وَ تُكْمِلُ لَنَا بِهِ طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَ تُثَبِّثُ لَنَا بِهِ الرُّزْعَ وَ تُدِّرُّ بِهِ الضَّرْعَ وَ تَزِيدُنَا بِهِ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِنَا. اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ظِلَّهُ عَلَيْنَا سَمُومًا، وَ لَا تَجْعَلْ بَرْدَهُ عَلَيْنَا حُسُومًا، وَ لَا تَجْعَلْ صَوْبَهُ عَلَيْنَا رُجُومًا، وَ لَا تَجْعَلْ مَاءَهُ عَلَيْنَا أَجَاأً.» «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارزُقْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

«و الحمد لله رب العالمين»

- [2]. سورة نحل، آيه 89.
- [3]. تفسير نور الثقلين، ج1، ص6.
- [4]. سورة سجده، آيه 22.
- [5]. سورة توبه، آيه 128.
- [6]. بحار الأنوار ( ط - بيروت)، ج89، ص107.
- [7]. الميزان في تفسير القرآن، ج19، ص: 144
- [8]. نهج البلاغة (للصبي صالح)، خطبه 183.
- [9]. سورة حديد، آيه 47.
- [10]. سورة محمد، آيه 4.
- [11]. سورة مائده، آيه 64.
- [12]. التوحيد (للصدوق)، ص444.
- [13]. سورة بقره، آيه 245؛ سورة حديد، آيه 11.
- [14]. سورة حديد، آيه 10.
- [15]. سورة بقره، آيه 276.
- [16]. سورة نحل، آيه 44.
- [17]. سورة فصلت، آيه 54.
- [18]. نهج البلاغة(للصبي صالح). خطبه 65.
- [19]. نهج البلاغة (للصبي صالح)، خطبه 1.
- [20]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج3، ص242.
- [21]. سورة قصص، آيه 81.
- [22]. سورة قصص، آيه 40؛ سورة ذاريات، آيه 40؛ سورة مزمل، آيه 16.
- [23]. عيون الحكم و المواعظ(لليثي)، ص415.
- [24]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج6، ص287.





كد خبر : 9590474



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۰/۲۷ ۱۳:۲۱

تفسير سوره حديد جلسه 3 (1396/10/27)

JW Player

دانلود فايل صوتى

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُخِيبِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَرْجِعُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَي اللَّهُ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵)}



سوره مبارکه «حدید» که به حسب ظاهر علم بالغلبه است، گرچه در بعضی از روایات، به صورت سوره «حدید» یاد شده است، ظاهراً اگر روایتی سندش معتبر باشد و دلالتش در صدد تسمیه سوره باشد، این سوره، سوره «حدید» خواهد بود؛ اما تفسیرهایی که در عصر غیبت صغری نوشته شده؛ چه از ما چه از اهل سنت، غالب این تفسیرها این چنین دارد که «فی السّورة التي يذكر فيها الحديد» [1] مثل سوره «بقره» دارد: «فی السّورة التي يذكر فيها البقره». چه از ما، چه از اهل سنت، تفسیرهایی که مربوط به عصر غیبت صغراست قبل از هزار سال، به این صورت هست؛ البته بعضی از سور نامگذاری شده و اگر در روایتی دارد که «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَدِيدِ» [2] اگر سندش تام باشد و روایت در صدد تسمیه باشد، بله آن معتبر است، ولی آن هم به حسب ظاهر علم بالغلبه است، مگر سور خاصی که داریم «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» [3] و مانند آن.

مطلب دیگر کلمه نورانی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است که قبلاً بازگو شد. این «بسم الله» از نظر رسم الخط قرآنی فعلاً این طور است که آیه اول سوره مبارکه «فاتحة الكتاب» است. وقتی در سوره «فاتحة الكتاب» نوشته می‌شود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، بعدش علامت یک می‌گذارند؛ یعنی آیه یک، ولی سایر سور تا آخر قرآن، بعد از «بسم الله» رقم یک نوشته نشده، خود «بسم الله» را با آیه بعد جمعاً یک آیه می‌دانند؛ یعنی این طوری که حالا رسم الخط است. آنهایی که معتقد نیستند که «بسم الله» مکرر نازل شده است، به خودشان حق می‌دهند که این را آیه جدا ندانند. آنهایی هم که «بسم الله» را می‌گویند مکرر نازل شد، احیاناً بر این پندارند که این با آیه بعدی جمعاً یک آیه است، خودش آیه مستقل نیست، ولی چون «بسم الله» 114 بار نازل شد، یکبار در اثنای سوره مبارکه «نمل» است که بیان نامه سلیمان است که آن جزء نامه آن حضرت است و جزء همان سوره مبارکه است و در اول سوره نیست و سوره مبارکه «توبه» بنا بر اینکه «توبه» با سوره «انفال» جمعاً یک سوره باشد، در اول سوره مبارکه «توبه» دیگر «بسم الله» نیست؛ وگرنه سایر موارد «بسم الله» جداگانه نازل شد، چون جداگانه نازل شد معنای خاصی دارد. معنای هر «بسم الله» ای را آن سوره خاص تشریح می‌کند که سوره به منزله شرح آن «بسم الله» است و دیگر درباره «بسم الله» هر سوره تفسیر جدایی نمی‌شود عصاره تفسیر هر سوره تبیین معنای «بسم الله» آن سوره است؛ منتها چون ذات اقدس الله، {لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى}، [4] در هر سوره با یک اسم خاصی ظهور می‌کند.

پرسش: ...

پاسخ: بله، قرآن خصیصه‌ای دارد که در کتاب‌های دیگر این طور نیست. ما در کتاب‌ها فقط عنوان فصل داریم عنوان هم مکرر است و الفاظش هم مکرر معنایش هم مکرر.

پرسش: ...

پاسخ: نه، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود وقتی «بسم الله» نازل می‌شد ما می‌فهمیدیم که سوره قبل تمام شد سوره بعد شروع شد. این عنوانی است برای هر سوره. حضرت

می‌فرمود با نازل شدن «بسم الله» ما می‌فهمیدیم که سوره قبل تمام شده مرزبندی شده، سوره بعد شروع شد. [5]

پرسش: تشکیک در رحمانیت و رحیمیت حاصل نمی‌کند؟

پاسخ: نه، خود رحمان اسم اعظم است نظیر الله. «الرحمن» مظاهر فراوانی دارد؛ لذا در هر سوره ظهور هر رحمت مخصوص مضمون همان رحمت است. رحمت در هر جایی اثر خاص خودش را دارد؛ رحمت مادی رحمت معنوی، رحمت دنیا، رحمت آخرت، به این صورت است. «الرحمن» هم نظیر الله موصوف قرار می‌گیرد شما هیچ جا نمی‌بیند که «الرحمن» را صفت اسمی قرار بدهند، همیشه «الرحمن» موصوف است، ولی «الرحیم» و سایر اسما، آنها وصف قرار می‌گیرند تابع می‌شوند؛ اما متبوع بشوند فقط مخصوص «الرحمن» است که متبوع است ولاغیر؛ مثل الله.

تسبیح هم که تنزیه ذات اقدس الهی است، اگر یک وقت گفته بشود که ذات او که در صدد بیان ذات، فقط ذات باشد ولاغیر! یعنی ذاتش منزّه از حدوث، امکان و مانند آن است؛ اما وقتی بالقول المطلق بگویند خدا ستّوح است تسبیح مخصوص اوست و هیچ چیزی نیست، مگر اینکه خدا را تسبیح می‌کند؛ یعنی ذات اقدس الهی را در مقام ذات، در مقام اسم، در مقام وصف، در مقام فعل، در مقام قول، در مقام حکم، او را تنزیه می‌کنند. ذاتش منزّه از هر نقص و عیب است؛ {لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى}؛ یعنی نه تنها ذات اقدس الهی اسمش نقصی و عیبی ندارد، بلکه اسمش حسن و خوب هم نیست، چون {لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى}، این حُسنی مؤنث أحسن است، «لله الاسماء» ای که بهترینش است. خدا دارای اسم خوب نیست، دارای اسم خوب‌تر است. خدا دارای وصف خوب نیست، دارای وصف بهتر است.

پرسش: این لفظ بهتر از ... .

پاسخ: چون صیغه أفعال تفضیل است.

پرسش: در مورد اکبر چگونه است؟

پاسخ: در اکبر هم می‌گوییم، در {لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى} هم همین است. اسمای حُسنی مؤنث أحسن است. چون خود اسما جمع است، وصف آن حُسنی آمده، حُسنی مؤنث أحسن است. در بحث‌های {نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ}، [6] آن‌جا در اوایل سوره مبارکه «بقره» این بحث گذشت که بین تسبیح و تقدیس فرق است؛ تسبیح این است که ذات اقدس الهی از هر عیبی منزّه است. تقدیس این است که نه تنها از عیب منزّه است، از داشتن وصف خوب و اسم خوب هم مبرّا است؛ بلکه دارای وصف خوب‌تر و اسم خوب‌تر است که أفعال تفضیل برای اوست. اگر بگوییم او عالم است، این نقص است برای او؛ باید بگوییم او عالم است، أعلم است، علم مخصوص اوست او خالق علم است حصر نکنیم. این {لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى}، ناظر به همین است. این حُسنی مؤنث أحسن است؛ یعنی «لله أحسن الاسماء». قهراً «لله أحسن الاوصاف»، «أحسن الافعال»، «أحسن الاقوال»، «أحسن الاحكام»، چون اگر کار خدا خوب

باشد، بالاتر از او هم فرض داشته باشد و نکرده باشد، طبق همان قیاس استثنایی مستحیل است. اگر عالمی بهتر از این و قرآنی بهتر از این، انبیایی بهتر از این و نظامی بهتر از این فرض می‌شد و ذات اقدس الهی انجام نمی‌داد، «لو أمکن للعالم أحسن من هذا»، این مقدم؛ و خدای سبحان خلق نکرده باشد «إما للجهل» است «أو للعجز» است، «أو للبخل»، این تالی، «و التالی بأسره الثلاث مستحیل فالمقدم مثله».

غرض آن است اسمی که ما برای خدا قرار می‌دهیم، فعلی که برای خدا قرار می‌دهیم، حکمی که برای او قرار می‌دهیم، بالاتر از این حکم، بهتر از این حکم، بهتر از این فعل متصور نیست. اگر عالمی بهتر از این ممکن بود و خدا خلق نکرده بود، یا برای این است که - معاذالله - عالم نبود، یا برای اینکه - معاذالله - قادر نبود، یا برای اینکه - معاذالله - جود و بخشش نداشت و چون تالی به هر سه ضلعش مستحیل است، پس عالمی از این زیباتر ممکن نیست، دینی از این بهتر ممکن نیست، پیغمبری از این بهتر ممکن نیست، عترتی از این بهتر ممکن نیست. این برهان است؛ لذا فرمود: **{لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى}**.

پرسش: ...

پاسخ: نه، یعنی این صفاتی که در عالم هست، ما علم داریم و علم کامل؛ قدرت داریم و قدرت کامل؛ عزت داریم و عزت کامل؛ آنی که با خداست کامل‌ترین اینهاست. برای غیر خدا ممکن است ناقص فرض بشود؛ اما برای خدا کامل‌ترین اینها فرض می‌شود. اینها هم در مقام ذات، عین ذات‌اند، چون اگر عین ذات‌اند باید نامتناهی باشند، چون ممکن نیست که ما علمی داشته باشیم - معاذالله - متناهی، این عین ذات نامتناهی باشد اگر عین ذات متناهی است ذات هم بسیط است این علم هم باید نامتناهی باشد. برهان مسئله این است؛ منتها تعبیرات قرآن کریم به این صورت است که **{لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى}**. حالا اسم گاهی اسم ذات است، گاهی اسم وصف است، گاهی اسم فعل است. احکام هم همین طور است، اقوال هم همین طور است. او «أصدق القائلین» است. **{قُلِ الْحَقُّ}**، [7] او «أصدق القائلین» است. حرفش «أحق الاقوال» است. فعلش «أحکم الافعال» است، چون همه اینها به اسمای او برمی‌گردند که **{و بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ}** [8] **{و لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى}**، «أحسن الاسماء» مخصوص اوست. اگر «أحسن الاسماء» مخصوص اوست، «أحسن الاوصاف»، «أحسن الاقوال»، «أحسن الافعال»، «أحسن الاحکام» هم مخصوص اوست؛ لذا او هم سبوح است هم قدوس. فرق بین تسبیح و تقدیس که در کلمات ملائکه آمده که **{نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ}**، در همان اوایل سوره مبارکه «بقره» گذشت. این تسبیح به همه این جهات برمی‌گردد؛ منتها آیات دیگر شرح اینها هستند، در مقام فعل فرمود: **{و لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا}** [9] او عدل محض است، ظلم درباره او فرض ندارد. یکی از سؤال‌ها این بود که چرا قرآن فرمود بهشتی‌ها کار لغو نمی‌کنند حرف لغو نمی‌زنند؟ بالاترش را قرآن گفت، فرمود در فضای بهشت، «لا»، لای نفی جنس است: **{لَا لَعْوُ فِيهَا وَ لَا تَأْتِيمٌ}**، [10] نباید مرفوع باشد، تنوین داشته باشد؛ اما چون تکرار شد «منون» است، **{لَا لَعْوُ}**؛ یعنی اصلاً این جنس در بهشت نیست. وقتی گفته بشود در بهشت

اصلاً لغو نیست، یقیناً بهشتی حرف لغو نمی‌زند. درباره ذات اقدس الهی هم به همین صورت است. او هم سُبوح است، هم قُدوس؛ لذا بخشی از آیات شرح همین «سُبُوْحُ» و «قُدُوسُ» اوست.

{لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ}، حالا اینها را مرگب می‌فرماید، بعد می‌فرماید به خدا قرض الحسنه بدهید، تا هیچ کس خیال نکند دین خدا، اهل بیت او، وحی او، قرآن او نیازی به کار ما دارد. همه اینها را می‌فرماید، بعد می‌فرماید: {مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا} [11] آن بیان نورانی حضرت امیر بیان بسیار لطیفی است که «وَ اسْتَفْرَضَكُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»، «وَ لَمْ يَسْتَفْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ» [12] این چنین نیست که دستگاه دین، قَلت و کمی داشته باشد و از شما کمک بخواهد. {وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ}، «فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلِّ اسْتَنْصِرْكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»؛ اگر سراسر عالم سپاه و ستاد الهی‌اند، فرض ندارد که ذات اقدس الهی به چیزی نیاز نصرتی داشته باشد. {لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُخَيِّبُ وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلِي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}، آن وقت {هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ}، چون همه اسما به همین برمی‌گردد و چون بسیط است، اولیتش عین آخریت است؛ قهراً این {هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ} [13] در این وسط خودش را نشان می‌دهد. اگر چیزی اول بود، یک؛ آخر بود، دو؛ آخریتش عین اولیت، اولیتش عین آخریت بود، سه؛ این وسط بودن هم {هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ}. اگر چیزی - معاذالله - مرگب باشد، بله، اولش غیر آخر است «أو بالعکس»؛ اما اگر بسیط بود اول و آخرش یکی است ما از او هستیم و به او برمی‌گردیم و در همه حال در دایره فیض و فوز او به سر می‌بریم که {هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ} [14].

پرسش: جایی برای «غیر» باقی نمی‌گذارد.

پاسخ: «غیر» آیت اوست، مخلوق است، فرمود: {مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ}، بیگانه نیست، آیت است. ما چیزی در عالم داشته باشیم که آینه نباشد، بله نداریم. اگر آینه نباشد می‌شود غیر؛ اما همه چیز آینه هستند. اگر کسی بصیر باشد، در آینه صاحب صورت را می‌بیند. اگر اعمی باشد که نمی‌بیند. اینکه غیر موحد را قرآن اعمی می‌داند برای همین است: {صُمْ بُكُمْ عُمِي فَهَمْ لَا يَزْجَعُونَ}، {فَهَمْ لَا يَغْفُلُونَ} [15] اگر کسی فقط آسمان و زمین را می‌بیند و از آسمان و زمین پی به ذات اقدس الهی نمی‌برد او نابیناست. در قیامت هم نابینا محشور می‌شود. قبلاً هم بحث آن گذشت، نه اینکه در قیامت کور باشد، در قیامت جهنم را به خوبی می‌بیند کفار را به خوبی می‌بیند، شعله‌ها را به خوبی می‌بیند، سوخت و سوز را به خوبی ادراک می‌کند. وقتی که می‌گوید چرا مرا کور خلق کردی؟ این {كَذَلِكَ} خیلی تعبیر لطیفی است {رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمِي وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا} [16] پاسخش این است که {كَذَلِكَ}؛ یعنی {كَذَلِكَ}! ما شما را کور نکردیم، بلکه به هر نحوی که در دنیا بودید به همان نحو شما را محشور کردیم {كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا}، در دنیا چگونه بودید؟ در دنیا مراکز فساد را می‌دیدید؛ اما حرم و مسجد و حسینیه و اینها را که نمی‌دیدید، الآن هم همین طور است. الآن بهشت و بهشتی‌ها و اولیای الهی را نمی‌بینی. او کور نیست، جهنم را به خوبی می‌بیند نشانت می‌دهیم، {أَفَسِخِرْ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ} [17]؟ شما می‌گویید: {رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا} [18] پس کور نیستید. همان گونه که در دنیا بودی همان گونه ما

محشورتان کردیم؛ لذا آنها به هیچ وجه اولیای الهی را نمی‌بینند بهشت را نمی‌بینند، با اینکه بوی مطهر بهشت «خَمْسَةَ أَعْوَامٍ» راه پانصد سال را طی می‌کند؛ اما اینها را نمی‌شنود. فرمود هر گونه که در دنیا بودید ما همان گونه شما را محشور کردیم. اینجا هم که می‌فرماید: {صُمُّ بَنُكُمُ عُمِي}، اینها کور هستند؛ یعنی مراکز دینی را نمی‌بینند و گرنه جاهای دیگر را که می‌بینند.

این {هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ}؛ که جزء غر آیات ماست، چیزی برای غیر خدا باقی نمی‌گذارد مگر آیه. سراسر عالم می‌شوند آیه، آیت و علامت؛ منتها بعضی‌ها این سراسر عالم را که آیت‌اند به عنوان آینه می‌بینند آدم وقتی آینه را نگاه می‌کند در درون آینه صاحب صورت را می‌بیند. آن وقت می‌گوید: «به دریا بنگرم» [19] همچنین، «به صحرا بنگرم» همچنین. اما اگر کسی نه، مشغول خرید و فروش آینه است که این شیشه‌اش چیست، قابش چیست، جیوه‌اش چیست، قطرش چیست؟ این خرید و فروش زمین دارد، این کاری ندارد که آینه است یا آینه نیست. این کور است با اینکه زمین نشان می‌دهد آفریدگار زمین را. این {هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ} همین است. پس این طور نیست که آن بزرگواری که گفت «به دریا بنگرم»، «به صحرا بنگرم» - معاذالله - چیزی دیگر بخواهد بگوید، نه! آدم وقتی که در آینه نگاه می‌کند در هر جا باشد صاحب صورت را می‌بیند. این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) در آخر این کتاب شریف توحید صدوق، این کتاب توحید مرحوم صدوق از کتب قیمه ماست! آن‌جا وجود مبارک حضرت با آن متکلم خراسان و عمران صابیء هم همین حرف را دارد که شما در آینه چه کسی را می‌بینی؟ - معاذالله - آن صاحب صورت را که در آینه نیست، این آینه فقط نشان می‌دهد. آینه فقط نشان می‌دهد، کارش نشان دادن است، چیزی که در آینه نیست. اشیا هم واقعاً همین‌طورند کارشان جز نشان دادن اوصاف الهی و افعال الهی چیزی دیگر نیست؛ لذا فرمود: {وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ \* هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ}؛ اینها ما را دعوت به تدبّر عالمانه می‌کند، اگر کسی درباره علم این اشیا بخواهد سخن بگوید بحث بکند، این علم یقیناً علم دینی است، چون مستحضرید اگر سخن از علم دینی است و ترویج علم دینی بحث از علم دینی، معنای آن این نیست که دین ما را به علم دعوت می‌کند، بله ما را به تعلیم و تعلّم دعوت می‌کند، ثوابی برای تعلیم و تعلّم دارد؛ اما این بحث علم دینی نیست، این تشویق دین به فراگرفتن است، چون تمایز علوم به تمایز موضوعات است نه به تمایز اغراض «کما ذهب الیه بعض»، نه به تمایز مسائل، نه به تمایز سنخی مسائل، نه به تمایز محمولات، نه به تمایز نسب؛ بل به تمایز موضوعات است، اگر علمی موضوعش خدا، اسم خدا، وصف خدا، فعل خدا، قول خدا، حکم خدا بود، آن علم می‌شود علم دینی. ولو عالمش قبول داشته باشد یا نکول؛ مسلمان باشد یا کافر. تمایز علوم به تمایز استاد یا شاگرد یا مصنف یا معلّم نیست. تمایز علوم به تمایز موضوعات است. اگر کسی درباره زمین دارد بحث می‌کند. این علم، علم دینی است بدون تردید. درباره آسمان دارد بحث می‌کند این علم، علم دینی است بدون تردید، ولو کافر باشد. چون تمایز علوم که به تمایز موضوعات و اساتید و شاگردها و مدرّس و مدرسه و مصنف و مؤلف نیست. این فعل خداست. اگر تمایز علوم به تمایز موضوعات است حالا کسی دارد کلمات فعل ماضی و مضارع و اینها را بحث می‌کند، این علم، علم ادبیات عرب هست و لو این شخص عرب نیست. بله! و به این هم علاقه هم ندارد، نداشته باشد، ولی به هر حال این جزء

ادبیات عرب است. زمین کار خداست، ما فیزیک غیر اسلامی نداریم، شیمی غیر اسلامی نداریم، نجوم غیر اسلامی نداریم، آسمان‌شناسی، دریاشناسی، صحراشناسی، فضاشناسی غیر اسلامی نداریم. اگر حرف‌های غیر عالمانه بزنیم، بگوییم تمایز علوم به تمایز اساتید است، تمایز علوم به تمایز شاگرد و مدرسه و اینهاست، بله این علوم اسلامی نیست. اما تمایز علوم به تمایز موضوعات است. موضوع کار خداست، چه این شخص قبول بکند چه قبول نکند. او درباره قرآن هم دارد بحث می‌کند به قرآن معتقد نیست، ولی این بحث او بحث دینی است. آن‌که نهج البلاغه را بررسی کرده آن بزرگوار شرح حضرت امیر را از نهج البلاغه بررسی کرده، صوت العدالة الانسانیة نوشته، این کتاب و این علم، علم شیعی است ولو نویسنده‌اش مسیحی است تمایز علوم به تمایز مصنف و مؤلف نیست. تمایز علوم به تمایز موضوعات است؛ منتها این شخص باید بفهمد که درباره چه چیزی دارد بحث می‌کند؟

پرسش: لازمه آن این است که در معنای دین تصرف داشته باشد.

پاسخ: نه، دین یعنی خدا و اسم خدا و همین‌هاست. ما دیگر معنای جدیدی نداریم. خدا، اسم خدا، وصف خدا، فعل خدا، قول خدا، حکم خدا همین‌هاست، ما غیر از این که دین نداریم. آن وقت اگر کسی درباره اینها بحث بکند ولو شخص خودش کافر باشد یک وقت بحث در این است که نویسنده‌اش مسلمان است یا کافر؟ بله آن حق با کسی است که می‌گوید استادش را باید دید؟ اما بحث در این است که تمایز علوم به چیست؟ ما دیگر فیزیک غیر اسلامی نداریم، شیمی غیر اسلامی نداریم. این عزیزان ما در دانشگاه غرق در دین‌اند؛ منتها گاهی توجه نمی‌کنند، مثل آن ماهی که در دریا بود، از سایر ماهی‌ها سؤال می‌کرد اینکه می‌گویند دریا، دریا چیست؟ اینکه می‌گویند آب، آب چیست؟ به او گفتند تو غرق در آبی، غرق در دریایی، اینها غرق در توحیدند؛ منتها قدری باید توجه بکنند که اینها درباره کار خدا و فعل خدا بحث می‌کنند.

فرمود اوست که زمین و آسمان را در شش روز خلق کرده. اینها دارند درباره خلقت آسمان و زمین بحث می‌کنند، تطوراتی که پشت سر گذاشته، حالا تا چه اندازه پی می‌برند مطلب دیگری است. فرمود شش دوره رسمی را خلقت آسمان و زمین پشت سر گذاشت. بعد هم فرمود این شش دوره را تفصیل کرد، یک مرحله از آسمان را گذراند بعد فرمود: {وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا} [20] آن هم {فِي يَوْمَيْنِ}، این شش روز را تقسیم کرد. {وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا}، گسترش زمین در دو روز بود؛ این برای دو روز. {ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَيَّ السَّمَاءَ وَ هِيَ دُخَانٌ}، [21] این آسمان زیبایی که شمس و قمر دارد اول این گونه نبود یک مشت دود بود این یک مشت دود را {فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ}، [22] آن هم {فِي يَوْمَيْنِ}. هر روزی هم ممکن است چند میلیارد سال طول کشیده باشد، این را که ما نمی‌دانیم. «یوم» یعنی روزگار؛ مثل اینکه می‌گوییم: «الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ»؛ [23] روزگار دو روز است. اینکه می‌گویند روزگار دو روز است، معنایش «یوم» در مقابل شب نیست. «یوم» مجموع لیل و نهار نیست که مثلاً می‌گویند صلوات یومیه. این تاریخ این زمان، این شب و روز فرع بر این است که زمینی باشد و شمسی باشد و زمین به دور خود بگردد تا بشود شب و روز. به دور شمس بگردد تا بشود سال و ماه. ما روز و شب و سال و ماه

را هنوز نداشتیم؛ اما اصل زمان با حرکت ماده همراه است. حالا زمین چند میلیارد سال طول کشید آن که آفرید می‌داند. آسمان چند میلیارد سال طول کشید می‌داند؛ اما دو بخش و دو مرحله را به زمین اختصاص داد که {خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ}، دو بخش را به آسمان اختصاص داد که {فَسَوَّاهُنَّ سَبْعًا}. یک مشت دود را بخواهد شمس و قمر کند میلیاردها ستاره درست کند، {فِي يَوْمَيْنِ}؛ در دو مرحله بود حالا دو میلیارد سال و مانند آن. بین آسمان و زمین قهراً دو روز وقت گرفت. بین آسمان و زمین را که در بعضی از آیات دارد: {وَمَا بَيْنَهُمَا}، این دو روز مانده مربوط به این «بین الارض و السماء» است فضا هست هوا هست و مانند آن. این مجموعه می‌شود تطورات شش روزه؛ اما آنکه در بخش‌های دیگر فرمود: {فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ}، [24] هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی بین آن «اربعه ایام» با این «سته ایام» نیست. این «سته ایام» مربوط به تطورات شش‌گانه نظام سپهری است، آن «اربعه ایام» مربوط به فصول چهارگانه است که وقتی زمین مستقر شد، آفتاب مستقر شد، تنظیم حرکات فصول چهارگانه طوری است که اقوات شما، روزی شما را ما در طی این چهار فصل فراهم کرده باشیم. {فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ}، که ذات اقدس الهی را قسم می‌دهیم به همه صحف آسمانی، به همه انبیا، به همه اولیا، به همه شهدا و صلحا و صدیقین، به شهدای طف، به زینب کبری(سلام الله علیهم اجمعین) که باران رحمت را بفرستد، سراسر ایران اسلامی را منتعم کند، این کشور امام زمان را به بیگانه نیازمند نفرماید.

غرض آن است که این {فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ}، هیچ ارتباطی با {خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ} ندارد. آن «سته ایام» شاید هر دوره‌ای یک میلیارد سال طول کشیده باشد. این مربوط به فصول چهارگانه است، آن «سته ایام» برای نظام سپهری است. فرمود: {هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ}، این شده خالق. حالا می‌خواهد بشود ربّ. ربّ یعنی مدبّر، یعنی مدیر، می‌خواهد بیرواند. آن خلقت بود «کان تامه»؛ حالا می‌خواهد بیرواند «کان ناقصه»، چگونه اینها را اداره کند؟

پرسش: بین آسمان و زمین مگر چیزی هست؟

پاسخ: بله، این فضا هست، این هوا هست، این هوا به هر حال یک چیزی است.

پرسش: آسمان همان هواست؟

پاسخ: نه، این آسمانی که ما می‌گوییم و قرآن کریم هم با ما سخن می‌گوید «ما فوق الرأس» را می‌گوییم آسمان. می‌گوییم باران از آسمان آمده! اینهایی که سوار هواپیما هستند می‌بینند که باران زیر پوشش اینهاست، اینها بالای ابر هستند. ابری در فضا هست که این فضا را ما می‌گوییم آسمان، «کل ما أراک فهو سماک» این آسمان ماست، از این آسمان {يُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِן جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ}، [25] که این در سوره مبارکه «نور» گذشت. فرمود ما این باران را از کوه‌های آسمانی نازل می‌کنیم ما در آسمان کوهی نداریم! این ابرهایی که کوه‌گونه است باردار شده است، بعد از تلقیح و بارداری برای اینها رجم درست می‌کنند که شلنگی نبارند. {فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ}؛ [26] برای اینها رجم درست می‌کنند حالا که باردار شدند خدای سبحان برای اینها مخزن درست می‌کنند مجرا درست می‌کنند {فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ

مِنْ خِلَالِهِ؛ لابه‌لای این. این آسمان ماست. این آسمان یعنی فضا، این آسمان یعنی ابر، این آسمان یعنی «کل ما أراک». اینها موجوداتی هستند که بین زمین و بین آن سماوات سبع هستند و آفرینش اینها به دو روز وابسته است. {ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ}، مقام فرمانروایی. عرش یعنی مقام فرمانروایی. - معاذالله - جسم نیست، تخت نیست. این تشبیه معقول به محسوس است. ذات اقدس الهی به مقام فرمانروایی بعد از مقام آفرینش، خودش را نشان داد. این به لحاظ ما است البته که این چنین می‌فهمیم. اول آفرید، بعد تدبیر کرد. ربّ است، ربّ مضاعف است نه ناقص یایی. هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی بین ربّ با تربیت نیست. تربیت ناقص واوی است این مضاعف است نعم! در بعضی از موارد اینها مشترکاتی دارند ربّ آن مالک مدبّر است، تدبیر می‌کند. تربیت که ناقص واوی است می‌پروراند؛ البته کسی که بخواهد مدیریت کند، با پرورش مدیریت می‌کند، ولی به هر حال او ربّ است؛ یعنی مدبّر هست؛ یعنی مالک تدبیرکننده است. این مقام را می‌گویند مقام فرمانروایی که در سوره مبارکه «الرحمن»

گذشت: {وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ} کسی از این مقام حساب ببرد {جَنَّتَانِ}.<sup>[27]</sup> {ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَغْلَمُ}؛ اگر بخواهد تدبیر کند مدیریت کند باید همه ذرات نزد او معلوم باشد. {يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ}؛ تمام قطراتی که به زمین فرو می‌روند او می‌داند، چون باید راهنمایی بکند. در بیرون ما راهنمایی داریم که کجا ورود ممنوع است، کجا ورود ممنوع نیست، کجا دو طرفه است، کجا یک طرفه است، اینهاست. تمام آب‌هایی که در فصل پاییز و زمستان به زمین فرو می‌رود، رهبری و تدبیر دو راه و سه راه و کجا ورود ممنوع است، کجا ورود ممنوع نیست، کجا باید ذخیره بشود، کجا باید خیلی فرو برود کجا باید کمتر فرو برود، در دسترس باشد، این چاه بشود، این قنات بشود، این چشمه بشود، همه را فرمود: {فَسَلِّكُهُ يَنَابِعَ فِي الْأَرْضِ}،<sup>[28]</sup> مسلک‌ها، معبرها، دوراها و ورود ممنوع‌ها دو طرفه راه وسیع، آزادراه، کجا فرو برود، کجا فرو نرود، کجا در دسترس باشد، کجا زود سر در بیاورد چشمه بشود، کجا قنات بشود، کجا چاه بشود، {فَسَلِّكُهُ يَنَابِعَ فِي الْأَرْضِ}. ینبوع‌ها و چشمه‌ها را او زیر زمین رهبری می‌کند. اول آفرید، بعد این فضا را مشخص کرده است که در فضا باد تولید می‌کند بعد ابرها را تلقیح می‌کند، باردار می‌شوند، کجا باید این بار به زمین بگذارد را به وسیله باد هدایت می‌کند، این باد {وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ}؛<sup>[29]</sup> این بادهای ابرها را می‌برد می‌برد، بعد از اینکه باردار شد و رجم پیدا کرد، آنجا می‌گوید بیار: {نَسْوَاقُ الْمَاءِ إِلَيَّ الْأَرْضِ الْجُرُزُ}.<sup>[30]</sup> این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است که خدا به عدد عطش هر گیاهی هر سال باران می‌فرستد. وقتی ببیند که عده لایق نیست، دستور می‌دهد به دریاها بریزد. ما این هستیم! خدایا به برکت امام سجاد به ما رحم کن! به لیاقت ما نگاه نکن! فرمود به عدد عطش هر گیاهی خدا یک قطره باران می‌فرستد. این امام سجاد است! علم غیب نزد اینهاست. اگر ببیند لایق نیستند اینها را می‌ریزد به دریا.

روایتی را من چند سال قبل دیدم شتری داشتند که باید این شتر را نحر می‌کردند، فرمود این حیوانات بخورند بهتر است تا آنها، آنها که در خانه ما را بستند، به جنگ ما قیام کردند! این حیوانات بخورند، چرا آنها بخورند؟<sup>[31]</sup> حالا شما این روایت را فحص کنید که کجاست، چون قبل از انقلاب ما دیدیم، این



است! فرمود: {وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا} این آیه شش سوره مبارکه «هود» است. فرمود همه اینها عائله من هستند نزد من روزی دارند. این امام هم همان دستور خدا را دارد اجرا می‌کند. فرمود این حیوانات بخورند بهتر است. شما می‌روید دنبال اموی و کربلا را راه می‌اندازید در خانه ما را می‌بندی؟ بله همین‌ها را فرمود. حضرت هم به یکی از اینها فرمود اگر شماها نبودید که در خانه ما بسته نمی‌شد.<sup>[32]</sup> کربلا را شما راه انداختید. این خیلی حرف است! چون خلیفه خدا کار خدا را می‌کند. این دو تا روایت را نگاه کنید که کجا فرمود حضرت: یکی برای امام سجاد(سلام الله علیه) است که هیچ گیاهی نیست که نیازمند باشد مگر اینکه ذات اقدس الهی به عطش او پاسخ مثبت می‌دهد و اگر ملتی نالایق بودند خدا این دستور را می‌دهد که این ابرها باران را به دریاها بریزند. یکی هم کار خلیفه خداست که فرمود این شتر را این حیوانات بخورند بهتر از آنهاست که اموی و مروانی از داخلش در بیاید.

«اعاذنا من شرور انفسنا و سيئات اعمالنا»

[1]. تفسیر التستری، ص: 161

[2]. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص 117.

[3]. نهج الحق و كشف الصدق، ص 424.

[4]. سوره طه، آیه 8؛ سوره حشر، آیه 24.

[5]. تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 6.

[6]. سوره بقره، آیه 30.

[7]. سوره كهف، آیه 29.

[8]. البلد الأمين و الدرع الحصین، النص، ص 188.

[9]. سوره كهف، آیه 49.

[10]. سوره طور، آیه 23.

[11]. سوره حدید، آیه 11.

[12]. نهج البلاغة (للصبي صالح)، خطبه 183.

[13]. سوره حدید، آیه 4.

[14]. سورة حديد, آيه 4.

[15]. سورة بقره, آيات 18 و 171.

[16]. سورة طه, آيه 125.

[17]. سورة طور, آيه 15.

[18]. سورة سجده, آيه 12.

[19]. دوبيتي هاي بابا طاهر, شماره 162؛ «به صحرا بنگرم صحرا ته وينم \*\*\* به دريا بنگرم دريا ته وينم».

[20]. سورة نازعات, آيه 30.

[21]. سورة فصلت, آيه 11.

[22]. سورة بقره, آيه 29.

[23]. نهج البلاغه (للصبي صالح), نامه 72.

[24]. سورة فصلت, آيه 10.

[25]. سورة نور, آيه 43.

[26]. سورة روم, آيه 48.

[27]. سورة الرحمن, آيه 46.

[28]. سورة زمر, آيه 21.

[29]. سورة حجر, آيه 22.

[30]. سورة سجده, آيه 27.

[31]. مستدرک الوسائل، ج 16، ص 159 و 160؛ «السَّيِّدُ عَلِيُّ حَانَ الْمَدَنِيُّ شَارِحُ الصَّحِيفَةِ فِي الطَّبَقَاتِ الرَّفِيعَةِ فِي تَرْجَمَةِ الْفَرَزْدَقِ الشَّاعِرِ كَانَ أَبُوهُ غَالِبٌ مِنْ أَجَلَّةِ قَوْمِهِ وَ سَرَاتِهِمْ سَيِّدُ بَادِيَةِ تَمِيمٍ وَ لَهُ مَنَاقِبُ مَشْهُورَةٌ وَ مَحَامِدُ مَأْتُورَةٌ فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ أَصَابَ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَجَاعَةً فَخَرَجَ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَى الْبُؤَادِي فَكَانَ هُوَ رَئِيسَ قَوْمِهِ وَ كَانَ سُحَيْمُ بْنُ وَثِيلٍ رَئِيسَ قَوْمِهِ فَاجْتَمَعُوا بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ صَوَّارٌ فِي طَرْفِ السَّمَاءِ مِنْ بِلَادِ كَلْبٍ عَلَيَّ مَسِيرَةَ يَوْمٍ مِنَ الْكُوفَةِ فَعَقَرَ غَالِبٌ لِأَهْلِهِ نَاقَةً وَ صَنَعَ مِنْهَا طَعَامًا وَ أَهْدَى إِلَيَّ قَوْمِهِ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ جِفَانًا مِنْ ثَرِيدٍ وَ وَجَّهَ إِلَيَّ سُحَيْمٌ جَفَنَةً فَكَفَّأَهَا وَ ضَرَبَ الَّذِي أَتَى بِهَا وَ قَالَ أَنَا مُفْتَقِرٌ إِلَى طَعَامِ غَالِبٍ إِذَا نَحَرَ نَاقَةً نَحَرْتُ أُخْرَى فَوَقَعَتِ الْمُنَافَرَةُ وَ نَحَرَ سُحَيْمٌ لِأَهْلِهِ نَاقَةً فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ عَقَرَ غَالِبٌ لِأَهْلِهِ نَاقَتَيْنِ فَعَقَرَ سُحَيْمٌ لِأَهْلِهِ نَاقَتَيْنِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّلَاثِ نَحَرَ غَالِبٌ ثَلَاثًا فَنَحَرَ سُحَيْمٌ ثَلَاثًا فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الرَّابِعَ عَقَرَ

غَالِبٌ مِائَةٌ نَاقَةٌ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَ سَحِيمٍ هَذَا الْقَدْرُ فَلَمْ يَعْزِرْ شَيْئاً وَ أَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ فَلَمَّا انْقَضَتِ الْمَجَاعَةُ وَ دَخَلَتِ النَّاسُ الْكُوفَةَ قَالَ بَنُو رِيَّاحٍ لِسَحِيمٍ جَرَزْتَ عَلَيْنَا عَارَ الدَّهْرِ هَلَّا نَحَرْتَ مِثْلَ مَا نَحَرَ وَ كُنَّا نُعْطِيكَ مَكَانَ كُلِّ نَاقَةٍ نَاقَتَيْنِ فَاعْتَدَرَ أَنَّ إِبْلَهُ كَانَتْ غَائِبَةً وَ عَقَرَ ثَلَاثِمِائَةَ [نَاقَةٍ] وَ قَالَ لِلنَّاسِ شَأْنُكُمْ وَ الْأَكْلَ وَ كَانَ ذَلِكَ فِي خِلَافَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَاسْتَفْتَيْ (عليه السلام) فِي الْأَكْلِ مِنْهَا فَقَضَى بِتَحْرِيمِهَا وَ قَالَ هَذِهِ ذُبِحَتْ لِغَيْرِ مَأْكَلَةٍ وَ لَمْ يَكُنِ الْمَقْضُودُ مِنْهَا إِلَّا الْمَفَاخِرَةَ وَ الْمُبَاهَاةَ فَأَلْقَيْتُ لِحُومِهَا عَلَيَّ كُنَاسَةَ الْكُوفَةِ فَأَكَلْتُهَا الْكِلَابُ وَ الْعُقْبَانُ وَ الرَّحْمُ».

[32]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج5، ص106.

برچسب